

نحوه شکل گیری / از هم گسیختگی سازه

-construction social identityfile 12, page 211

ایجاد هویت اجتماعی: نقش وضعیت، ارزشهای جمعی، اعتماد به نفس جمعی، ادراک و رفتار اجتماعی

نظریه هویت اجتماعی^۱ و نظریه خود-طبقه بندی ترنر^۲ نسخه شناختی تکامل یافته گذشته است و تحقیقات را بر روی فرایندهای گروه متمرکز می کند که در حال حاضر بعضی از نظریه های پژوهشی بر این حوزه متمرکز هستند. با این وجود برخی جنبه های روانشناختی نظریه هویت اجتماعی، حمایت تجربی سیستماتیک را دریافت نکرده اند.

مهمترین موارد عبارتند از: (a) اعتقاد به رابطه بین اهمیت طبقه بندی و تبعیض میان گروهی؛ (b) ارتباط بین شناسایی قوی و تعصبات ادراکی و رفتاری که به نفع درون گروهی است؛ (c) رابطه بین تبعیض و افزایش عزت نفس^۳ (Messick & Mackie, 1989). این نتایج نشان می دهد که روابط مطرح شده توسط نظریه هویت اجتماعی، و بخشی از نظریه خود-طبقه بندی ترنر، بین رفتارهای مثبت و نسبت به درون گروه همراه با افزایش اعتماد به نفس می باشد و همانطور که قبلاً تصور نمی شد این ارتباط عمومی و گسترده نیست. با این وجود، ما باید اعلام کنیم که این انتقادات تنها برای رویکرد فردی گرای نظریه هویت اجتماعی و نظریه خود-طبقه بندی ترنر معتبر است. به عقیده ترنر و همکاران^۴ (۱۹۸۷) فرآیندهای روانشناختی، عزت نفس، تبعیض و غیره تنها جنبه از رفتار گروهی است. موقعیت اجتماعی-ساختاری و اعتقادات اجتماعی مشترک در مورد سازگاری اختلافات قدرت/ وضعیت و استراتژی های فردی/ جمعی برای مقابله با این تفاوت های اجتماعی، دو روش اصلی توضیح رفتار گروه است. از این دیدگاه، تمرکز محض بر روابط درونی روانشناختی، عزت نفس و تبعیض اشتباه است.

این فصل موضوعات خاصی را تحلیل می کند که با توجه به مفهوم هویت اجتماعی بوجود آمده است: چه زمانی رفتار و ادراک شخص تنظیم می شود؟ چه زمانی یک درک مطلوب از رفتار درون گروهی و تبعیض آمیز نسبت به خارج گروه ایجاد می شود؟ هینکل و همکاران^۵ (۱۹۹۲) نشان داده اند همیشه بین تشخیص گروه و علاقه درون گروهی رابطه ای وجود ندارد و ارتباطی جدی میان تبعیض گروه و افزایش عزت نفس وجود ندارد. هینکل و همکاران تأیید کردند افرادی که ارزش های جمعی را به اشتراک می گذارند، آنهایی هستند که رابطه بین شناسایی و علاقه طرفداری درون گروهی را نشان می دهند. کروکر و لاتانن^۶ (1990) دریافتند که متغیر مربوط به تبعیض بین

^۱ SIT

^۲ SeT

^۳ Self-esteem

^۴ Turner et al.

^۵ Hinkle et al.

^۶ Crocker & Luhtanen

گروهی جمعی است و عزت نفس شخصی نیست: این افراد دارای عزت نفس بالا هستند در شرایطی که هویت اجتماعی وی را تهدید می کند. آبرامز (1994, 1990) نشان داده است که نقش اصلی را طرفداری خصوصی و شناسایی دارد: طبقه ای از افراد با شناسایی قوی گروهی و خودآگاهی^۱ خصوصی، کسانی هستند که مقررات رفتار قویتری را بر اساس هویت اجتماعی خود نشان می دهند. ما داده های مطالعه اسپانیایی را ارائه می دهیم که نقش و اهمیت این متغیرها را در رابطه بین هویت اجتماعی، ادراک و رفتار اجتماعی مشخص می کند. در نهایت، عملکرد اجتماعی-شناختی گروههای وضعیت پایین، به منطق مشتق شده از بیانیه نظریه هویت اجتماعی درباره نیاز به دفاع از هویت فرد پاسخ نمی دهد: به جای اینکه افراد قوم گرایانه را در مرکزیت یا طرفداری خارج گروهی قرار دهند. دیدگاه ترنر^۲ بر نقش اعتقادات اجتماعی مشترک و موقعیت اجتماعی و ساختاری تاکید می کند تا این نتایج را توضیح دهد. ما بر نقش ارزش های فردی در مقابل جمع گرایی و نقش عزت نفس جمعی تمرکز خواهیم کرد. به همین دلیل است که وضعیت اجتماعی و غلبه بر ارزش های فرهنگی جمعی را تحلیل خواهیم کرد به عنوان عاملی که تنظیم رفتار فرد را از طریق هویت اجتماعی تعدیل می کنند.

ما اعتقاد داریم که تضاد اعتبار کلان اجتماعی و بین فرهنگی در نظریه های فوق الذکر مهم است. این یکی از دلایلی است که توجه ویژه ای به مطالعات انجام شده در زمینه های اسپانیایی و آمریکای لاتین در مورد هویت جمعی، کلیشه ها و تبعیض (Morales & Paez, 1996) خواهد داشت.

-sociological contribution of identity.....page 20, file 4

مشارکت های جامعه شناختی

مشارکت متمایز تفکر جامعه شناختی به روانشناسی اجتماعی در اطراف بینش هایی می باشد که زندگی اجتماعی ساختار یافته است و این ساختار بر توسعه فرد اجتماعی و تولید رفتار اجتماعی تأثیر می گذارد. بنابراین، روانشناسان اجتماعی، تأثیری بر این فرضیه می گذارند که ساختار اجتماعی و فرد به صورت متقابل، یکدیگر را محدود می کنند (Stryker, 1977). چارچوب های جامعه شناختی چندگانه برای مفهوم سازی جامعه یا فرد متقابل ساخته شده است. به طور خاص تعامل گرایی نمادین و نظریه نقش (ساختاری) تأثیرگذار بوده اند (Stryker & Statham, 1985). ما در ابتدا این دو چارچوب را خلاصه می کنیم و سپس به نظریه هویت (Stryker, 1987, 1980) به عنوان تلاشی برای ترکیب مهم ترین بینش ها درباره خود و هویت مشتق شده از دیدگاه های متقابل نمادین و نقاط قوت و ضعف می پردازیم.

^۱ Self-consciousness
^۲ Turner

نظریه هویت

رضایت از دیدگاه هنجارگرایانه نظریه نقش در زندگی اجتماعی و همچنین عدم شناخت کافی تعامل گرایان نمادین از تأثیرات ساختاری اجتماعی، چندین تلاش را برای بیان هر دو موضوع انجام داده است (برای بررسی جزئیات، نگاه کنید به Stryker & Statham, 1985). نظریه هویت در اینجا به عنوان یک مثال مثبت توصیف می شود، زیرا سبب پیشرفت رویکرد من شده است و در این کتاب روش های مهم ارائه شده است.

نظریه ی هویت (Stryker, 1980, 1987) به عنوان چارچوب متعادل برای تجزیه و تحلیل جامعه است و بر تطبیق نظریه نقش در تعامل گرایانه نمادین تأکید می کند و هم به ادغام ساختارهای متقابل و هم به ساختار اجتماعی فرد اجازه می دهد. فرضیه اساسی نظریه هویت این است که جامعه مدرن یک فرایند پیچیده و چندبعدی از قطعات متضاد، اما بسیار متمایز است. با توجه به روابط متقابل بین خود و جامعه، فرض می شود که در جامعه مدرن، فرد به همان اندازه متفاوت و پیچیده است. به ویژه، نظریه هویت پیشنهاد می کند که افراد دارای هویت های متعدد هستند و از مشارکت در مجموعه های چندگانه روابط ساختار یافته نقش می گیرد (همچنین نگاه کنید به Wallman, 1983).

مفهوم هویت، به عنوان مجموعه ای از انتظارات از نقش های داخلی است. مفاهیم برجسته و تعهد هویت پایه های مفهومی نظریه هویت را تشکیل می دهند. هویت های چندگانه یک فرد خاص به عنوان سلسله مراتب مهم در نظر گرفته می شود. این سلسله مراتب به وسیله هویت های مختلف برای ورود به نقش در موقعیت های مختلف تعریف می شود. شخصیت هویت، نشان دهنده جایگاهش در سلسله مراتب است و بر آستانه درخواست هویت تأثیر می گذارد. با توجه به متغیرهای مختلف موقعیتی یا فردی که هنوز به طور سیستماتیک توسط نظریه هویت مشخص نشده اند، هویت چندگانه در وضعیت تأثیر گذار است. توزیع هویت ها در سلسله مراتب، سطوح مختلف تعهد به نقش های اجتماعی هویت های مختلف را در بر می گیرد. تعهد به عنوان هزینه های شخص می باشد که دیگر نمی تواند در رابطه اجتماعی خاص مشارکت کند و بنابراین نقش متفاوتی را بازی نمی کند و یا هویت مشابهی ندارد. شخص به نقش اجتماعی خود تا اندازه ای که روابط اجتماعی اش در اطراف این نقش ایجاد می شود، متعهد است. خصوصیات ساختار بزرگتر اجتماعی مانند اصول سازمانی براساس طبقه و جنسیت یا سن بر تعهد تأثیر می گذارند و بنابراین هویت را محدود می کنند زیرا آنها یا ورود و خروج از روابط اجتماعی را آسان می کنند و یا مانع آن می شوند.

پیشنهاد اصلی نظریه هویت که این مفاهیم کلیدی را به یکدیگر پیوند می دهد، ادعا می کند که «تعهد بر اهمیت هویت و بر عملکرد نقش تأثیر می گذارد» (Stryker, 1987, 89). با توجه به پیوند بین اهمیت هویت و عملکرد

نقش، ادعا می شود که تنوع در عملکرد نقش تعیین کننده ای بر محل هویت دارد که نقش خاصی را در سلسله مراتب سلطه هویت مشخص می کند. تحت شرایطی که ساختار اجتماعی انتخاب رفتاری را ممکن مسیازد، این ادعا دارای حمایت تجربی خوبی است. در ادامه پیوند عملکرد نقش هویت در مورد فرایندهای اعتبار سنجی بیشتر توضیح داده شده است. تصور می شود هویت انگیزه، رفتار است و تأیید می کند که یک نوع فردی است که توسط هویت تعریف شده است. در هویت مهم تر، شخص باید به فرصت هایی برای رفتار حساس تر باشد که بتواند هویت را تأیید کند و انگیزه قویتری برای انجام چنین رفتارهایی داشته باشد. علاوه بر این، در راستای فرایند نقش دهی^۱ (Weinstein & Deutschberger, 1963)، هویت برجسته نیز می تواند فرد را به طور فعال در جهت برقراری ارتباط با همکاران خود هدایت کند تا وی هویتش را ایجاد کند. در حالی که تأکید در مورد پیوند عملکرد نقش برجسته هویت به وضوح بر روی اهمیت هویت در عملکرد نقش تاثیر گذار است، رابطه نیز می تواند متقابل باشد. بازیگران یا فعالان همچنین ناظر اقدامات خود هستند و اغلب به یاد می آورند که چه کسانی هستند (Bem, 1972). بنابراین مشاهدات رفتار خود می تواند منجر به نتیجه گیری در مورد اهمیت هویت فرد شود. به ویژه، اطلاعات تشخیصی در مورد ویژگی های نسبی هویت های خود را می توان از انتخاب های رفتاری بدست آورد در شرایطی که فعال شدن هویت های جایگزین امکان پذیر باشد.

با توجه به پیوند میان تعهد و اهمیت هویت، استدلال شده است که دو نوع تعهد^۲ می تواند تفکیک باشد. تعهد تعاملی^۳ مستقیماً از تعامل فرد در شبکه های اجتماعی حاصل می شود. این نشان دهنده گستردگی روابطی است که از دست داده بودند و دیگر نمی توانستند نقش خاصی را ایفا کنند. تعهد موثر^۴ منعکس کننده اهمیت ذهنی دیگران است که در شبکه های اجتماعی به یک نفر مربوط می شود. به عبارت دیگر، هزینه های احساسی مرتبط با نقش خاصی را نشان می دهد. هر دو تعهد تعاملی بالا و عاطفی بالا می توانند منجر به برجسته بودن هویت بالا شوند. آیا افرادی که با آنها مواجه می شود تعامل مکرر و نقش روابط خود را با آنها و همچنین هویت مرتبط با آنها را تأیید می کند که به طور مداوم و عملی انجام می شود. بدین ترتیب تعامل تکراری با توجه به هویت خاص، باعث افزایش اهمیت هویت می شود. برعکس، حتی اگر فرصت های تعاملی لحظه ای مسدود شود، در نهایت ممکن است برای توسعه روابط نقش با دیگران جذاب و مهم باشد، و می توانند هویت بالا (احتمال) را تضمین کنند. اثرات معکوس اهمیت هویت بر تعهد تعاملی و عاطفی نیز تأیید شده است. به عنوان مثال، مردم تمایل به ارزش دیگران دارند که به آنها اجازه می دهند هویت برجسته ای را بیان کنند. همچنین افراد تمایل دارند که به طور

^۱ Altercasting
^۲ Commitment
^۳ Interactional
^۴ Affective

انفرادی در رابطه نقش داشته باشند که هویت برجسته آنها (به عنوان مثال همسر) را به شبکه های اجتماعی بیشتری اضافه می کنند و بنابراین گستردگی رابطه نقش اصلی را افزایش می دهد.

به این ترتیب، نظریه هویت به عنوان یک پروژه امیدوارکننده، هرچند هنوز کاملاً درک نشده است، اما برنامه ای برای ادغام تعامل گرایانه نمادین و نظریه نقش ارائه می دهد. تعدادی از بینش ها باید در نظریه جامع هویت در جامعه مدرن گنجانده شود (همچنین نگاه کنید به Stryker & Burke, 2000). در ابتدا، هویت ها رابطه ای هستند. آنها منافع مردم را نسبت به یکدیگر نشان می دهند. دوم، هویت ها به صورت اجتماعی ساخته می شوند. آنها معانی اجتماعی به اشتراک گذاشته شده دارند که در طول تعامل اجتماعی دائماً (دوباره) مذاکره می کنند. سوم، هویت اجتماعی ساختار یافته است. آنها منعکس کننده ساختار اجتماعی تعاملی هستند. چهارم، مردم معمولاً هویت چندگانه دارند. این نشان دهنده چندگانگی موقعیت ها و نقش های متفاوت در دسترسی به ویژه در جامعه مدرن است. پنجم، هویت ها پیامدهای اجتماعی دارند. آنها منبع انگیزه، شکل گیری تعامل اجتماعی، رفتار فردی و جمعی مستقیم هستند و بنابراین می توانند بر ساختار اجتماعی تأثیر بگذارند. مفهوم هویت در خدمت ساختار اجتماعی (جامعه) و فرد اجتماعی (خود) است. برای شناخت کافی از فرد اجتماعی ضروری است که تجربیات و رفتارهای آن شکل گرفته و محدود به ساختار تعامل اجتماعی و ساختار متن جامعه گسترده باشد، اما در عین حال صرفاً فرد گیرنده منفعل از این تأثیرات است.

هویت میان نیروهای ساختاری و واکنش افراد اجتماعی به صورت واسطه است. بنابراین، فرد اجتماعی می تواند با مشارکت فعال در ساخت و انتخاب هویت ها و همچنین حل و فصل خلاقانه درگیری ها میان هویت های چند نفره تأثیر بگذارد. اکنون می توانم به مشارکت روانشناختی در تحقیق روانشناختی اجتماعی هویت و فرآیندهای مرتبط با آن مراجعه کنم.

روانشناسی اجتماع/روانشناسی-فایل ۱-۱

دهه ۱۹۸۰ پیشرفت های قابل توجهی در شاخه جامعه شناختی روان شناسی اجتماعی در پی داشت. شلدون استریکر^۱ (Sheldon Stryker, 1980; Stryker & Serpe, 1982, 1994) به طور گسترده در چارچوب تعاملی نمادین، نظریه هویت را شرح و توسعه داد. این نظریه استدلال می کند که هویت ها از موقعیت های موضعی حاصل می شود و فرد می تواند نقش ها / هویت های بسیاری داشته باشد، که در سلسله مراتب در خود-مفهوم^۲ مرتب شده اند و به شدت تفاوت دارند. بر خلاف رویکردهای جریان اصلی در روانشناسی اجتماعی روانشناختی آمریکا، یک

^۱ Sheldon Stryker
^۲ Self-concept

اصل کلیدی از نظریه هویت استریکر^۱ این بود که ساختار اجتماعی در حقیقت نقش مهمی در تعیین سطح تعهد به نقشی خاص دارد و در نتیجه، یک مشخصه خاص ایده‌ها در خود-مفهومی ارائه می‌دهد. این تا حدودی پایه‌های نظریه را بر مفهوم هویت‌های چندگانه^۲ تحت تاثیر گذاشت که این امر می‌بایست تبدیل به یک سخنرانی در روانشناسی اجتماعی هویت شود (Howard, 2000; Jaspal & Cinnirella, 2010; Roccas & Brewer, 2002). علاوه بر این، ساختار هویت که این هویت‌ها را پیگیری می‌کرد، باید به اندازه کافی نظری باشد. در چارچوب جعبه سیاه^۳ هویت، نظریه پردازش هویت، بخشی از تفکر ساختار هویت و ابعاد ارزش و محتوا بود. بعلاوه، مدل محتوای هویت، عناصر چندگانه، تعاملات بین این عناصر و میزان توجه و مرکزیت آنها را بصورت نظریه کرد (Breakwell, 1986).

نظریه هویت و نظریه پردازش هویت در بعضی از مفروضات آنها در مورد پیش شرط‌های اجتماعی توسعه هویت، متفاوت است. در حالی که نظریه هویت به فرصت‌های تعاملی^۴ اشاره می‌کند، تعامل نمادین به عنوان ابزار اصلی درک توسعه هویت است (Stryker & Burke, 2000). نظریه پردازش هویت، بر نظریه نمایندگی‌های اجتماعی موسکویسی^۵ (1988, 2000) متمرکز بود. فرایند ایجاد این نظریه‌ها برای توضیح روابط متقابل بین اجتماعی و فردی است. چگونه نماینده‌های اجتماعی بر روند هویت‌ها تأثیر می‌گذارند و چگونه فرآیندهای هویت به نوبه خود فرایندهای بازنمایی اجتماعی را شکل می‌دهند. در واقع، براکول^۶ (این جلد) استدلال می‌کند که هویت فردی در زمینه فراوانی بازنمایی‌های اجتماعی توسعه می‌یابد.

از اواسط دهه ۱۹۷۰، نظریه روانشناسی اجتماعی بریتانیا و تحقیق بر روی هویت، به رویکرد هویت اجتماعی متکی بود که شامل نظریه هویت اجتماعی (Tajfel, 1974, 1978, 1981) و سپس نظریه خود-طبقه بندی (Turner et al., 1987) می‌باشد. البته هر دو نظریه در جای دیگری مورد بحث و جدل قرار گرفته است (Brown, 2000; Hornsey, 2010). با این حال، ارزش یادآوری دارد که نظریه اجتماعی هویت تاجفل^۷ عمدتاً به توضیح روابط بین گروهی مربوط می‌شود و بنابراین با بخش حاصل از خود-مفهومی فردی و شناخت فرد از عضویتش در گروه اجتماعی با ارزش و اهمیت عاطفی عضو، مرتبط است (Tajfel, 1978, 63).

تاجفل هرگز سعی نکرد هویت فردی را در نظریه هویت اجتماعی (براکول^۶، این جلد) در نظر بگیرد. برعکس، نظریه پردازش هویت برای بررسی جعبه سیاه هویت فرد، یعنی فرآیندهای اجتماعی، شناختی و کنجکاوی که

^۱ Stryker
^۲ Multiple identities
^۳ Black box
^۴ Interactional possibilities
^۵ Moscovici
^۶ Breakwell
^۷ Tajfel
^۸ Breakwell

هویت را تشکیل می دهند، طراحی شده بود (Breakwell, 2010, 2). اگرچه نظریه فرآیند هویت، تا حدودی الهام بخش رویکرد هویت اجتماعی بود که ادعا می کرد افراد از اعتماد به نفس اعضای گروه خود (Breakwell, 1978, 1979) استقبال کردند و آن را به توضیح و پیش بینی مجموعه ای از پدیده های روان شناختی اختصاص دادند. جان ترنر^۱ و همکارانش (۱۹۸۷) پس از مرگ تاجفل^۲ در سال ۱۹۸۲، نظریه خود-طبقه بندی را توسعه دادند، که قصدشان تکمیل آن نه جایگزینی یا ادغام با نظریه هویت اجتماعی بود. نظریه خود-طبقه بندی برای توضیح درباره نظریه هویت اجتماعی، با توجه به مسائل مربوط به هویت فردی، علاوه بر سطح بین گروهی وابستگی انسانی در نظر گرفته شده است. این نظریه به صراحت سطوح مختلف خود-طبقه بندی را مشخص می کند: فردی، گروهی و مافوق/انسان. وی پیشنهاد کرد که این سطوح متمایز خود-طبقه بندی بتوانند همه رفتارهای گروهی را شکل دهند، بنابراین تمرکز نظریه در سطح تجزیه و تحلیل بین گروهی و برعکس باقی ماند.

نظریه فرآیند هویت عمداً از تمایز هویت فردی و اجتماعی رها شده است، زیرا در طول بیوگرافی مشاهده می شود که هویت اجتماعی، هویت فردی در نظر گرفته می شود: دوگانگی صرفاً یک اثر تاریخی است (Breakwell, 2001, 277). در نظریه فرآیند هویت^۳، عناصر هویت شامل صفات، تجارب و عضویت گروهی است که همه آنها ساختار سلسله مراتبی هویت را تشکیل می دهند. این به این معنا نیست که نظریه پردازش هویت را نمی توان مورد استفاده قرار داد تا مسائل بین گروه را روشن کند. در واقع، این نظریه برای این هدف مورد استفاده قرار گرفته است (Breakwell, 2004; Jaspal & Cinnirella, 2012; Jaspal & Yampolsky, 2011; Lyons, 1996; Oren & Bar-Tal, این جلد). علیرغم دوگانگی رویکرد هویت اجتماعی و نظریه پردازش هویت، هر دو به دنبال تحلیل سطوح فردی و اجتماعی هستند و فرضیه ها و محدوده های آنها متمایز هستند. مدل هایی برای توضیح پدیده های کاملاً روان شناختی اجتماعی تنظیم شده اند (Pehrson & Reicher, این جلد).

هویت شخصی و اجتماعی

-personal & social identity: distinction page 97 file 1

هویت شخصی در مقابل هویت اجتماعی: دو دیدگاه

اگر یک واقعیت شناخته شده در مورد نظریه هویت اجتماعی وجود دارد، احتمالاً این نظریه ها معتقدند که هویت اجتماعی مبتنی بر عضویت در گروه مان از یک طرف و هویت فردی مربوط به فردیت ما از طرف دیگر است. با این حال، مفاهیم این گزاره ب ظاهر ساده اغلب اشتباه درک شده اند. علاوه بر این، مفید بودن تمایز بین هویت

^۱ John Turner
^۲ Tajfel
^۳ IPT

فردی و اجتماعی با ارائه های نکات کلیدی نظریه فرایند هویت مشخص می شود که در آن تمایز بین هویت اجتماعی و فردی معلوم نشده (Breakwell, 2001, 227) و به عنوان گشت گذار گمراه کننده^۱ (Breakwell, 1986, 18) است. به نظر می رسد که تفاوت اساسی بین دو رویکرد مستلزم بازبینی دقیق تر است.

در پاسخ به دیدگاه های متضاد در مورد تمایز بین هویت فردی و اجتماعی، برخی از پیشینه های مفهوم هویت اجتماعی تاجفل در حساب های اولیه نظریه هویت اجتماعی را مطالعه کنید. بسیاری از خوانندگان با مفاهیم ذکر شده از هویت اجتماعی که توسط تاجفل (۱۹۷۸) ارائه شده است، آشنا خواهند شد: بدین منظور، هویت اجتماعی به عنوان بخشی از خود-مفهوم فردی از عضویت وی در یک گروه اجتماعی با ارزش و اهمیت عاطفی مرتبط با این عضویت درک شده است (صفحه ۶۳). با این حال، اغلب نقل قول ها عبارت هایی هستند که موافق هستند: واضح است که این تعریفی محدود از هویت یا هویت اجتماعی است. این محدودیت عمدی است و دو هدف دارد. اولاً نباید وارد گفتگوهای بی پایان و اغلب نامشخص در مورد هویت شود. دوم این است که ما را قادر به استفاده از این مفهوم محدود در بحث نظریه و تحقیق می کند (صفحه ۶۳). بنابراین، روشن است که تاجفل^۲ در ایجاد یک نظریه جامع از هویت منفعتی نمیبرد. در عوض، وی توضیح داد که نگرانی او به ویژه درک رفتار گروهی و تغییر اجتماعی است. وی علاقه مند به هویت تا جایی بود که به این اهداف کمک می کرد. اصلی ترین استدلال تاجفل این بود که برای درک پدیده های بین گروهی مانند درگیری، استدلال و تعصب، نیاز به دیدگاه نظری وجود دارد که به نظر نمی رسد مردم به صورت اتفاقی دارای ویژگی های فردی باشند (Tajfel, 1972, 16). در عوض باور دارد که می توانند بر اساس درک خود به عنوان اعضای گروه عمل کنند. به همین دلیل، مفهوم هویت اجتماعی معرفی شد: مردم می دانند که آنها به بعضی گروه ها تعلق دارند و این به آنها مربوط می شود. آگاهی از این که فردی بخشی از یک مجموعه است، و می تواند به عنوان بخشی از گروه جمعی عمل کند و این برای هر گونه تغییر قانع کننده ای از تغییرات اجتماعی بسیار مهم است: این نگرانی اصلی تاجفل همراه با بسیاری از همراهان اروپایی وی است (Israel et al., 1972)، همچنین نگاه کنید به سابلونیره و اوسبورن^۳، این جلد). مفهوم هویت اجتماعی در این کار که از لحاظ عضویت در گروه تعریف شده است، سوالات گسترده تر درباره خود و هویت کسانی است که به طور مستقیم در مورد نحوه ی خاصی از هویت ما شرکت دارند، و ما را به عضویت در گروه و پیشبرد رفتار بین گروهی مرتبط می سازد.

بنابراین نظریه هویت اجتماعی، یک نظریه روابط بین گروهی است، نه نظریه فردی و هویتی، و هیچ مشخصه ای از ارتباط هویت فردی و اجتماعی در کار تاجفل^۴ را نمی بینیم. آن در نظریه خود-طبقه بندی ارائه شده است که

^۱ Misleading detour
^۲ Tajfel
^۳ Sablonnière & Usborne
^۴ Tajfel

مفهوم هویت اجتماعی پیچیده شده و در یک نظریه گسترده و جامع تر از خود و گروه اجتماعی قرار دارد (Turner, 1987; Turner et al., 1999). مسائل بین هویت فردی و اجتماعی بیشتر به طور کامل نظریه شده و مورد بررسی قرار گرفته است.

بنابراین، نظریه خود-طبقه بندی در این بخش تمرکز اصلی خواهد بود، هرچند که نظریه هویت اجتماعی در برخی از جنبه ها (مانند مشخص کردن جنبه های انگیزشی و انواع تهدید هویت) شباهت بیشتری با نظریه فرایند هویت دارد. جالب است که نظریه فرایند هوی به عنوان تلاشی برای جایگزینی مدل هویت جعبه سیاه در کار تاجفیل با یک نظریه جامع تر هویت توصیف شده است (Breakwell, 1993). تنها دلیل این است که آن را با نظریه خود-طبقه بندی متضاد می کند، به ویژه با توجه به اینکه نظریه فرایند هویت از مفهوم هویت اجتماعی به عنوان مفهومی جدا از هویت شخصی مشخص می شود.

نظریه خود-طبقه بندی مفهوم هویت را از لحاظ طبقه بندی های خود که از طریق تعامل اجتماعی بوجود می آیند، مشخص می کند. خود طبقه بندی ها تعاریف اجتماعی از درک (Turner et al., 1994, 458) دیگران است و این کار را به صورت مؤثر با واقعیت اجتماعی انجام می دهد. در زمان های مختلف فرد می تواند خود را به عنوان یک فرد منحصر به فرد طبقه بندی کند، تمایز بین من و نه من (هویت شخصی) و یا به عنوان یک عضو گروه، تمایز بین ما و آنها (هویت اجتماعی) است. علاوه بر این، گروه های مختلفی که افراد متعلق به آن هستند، پایه و اساس خود طبقه بندی (یعنی تبدیل شدن به فرد برجسته) در زمان های مختلف، بسته به محتوا و مرجع فوری هستند. فرد و گروه سطوح مختلف انتزاعی هستند که ممکن است در طول دوره این تغییرات در خود طبقه بندی رخ دهند (Turner et al., 1987; Turner et al., 1994). هر دو باز نمود شناختی از روابط اجتماعی ایجاد شده از طریق تعامل بین جهان اجتماعی و اصول مناسب هنجاری و مقایسه ای است. شرح مفصلی از این اصول را می توان در منبعی دیگر یافت (Turner, 1999; Turner & Reynolds, 2001). اما در کوتاهترین زمان، تناسب تطبیقی آنچه را که «نسبت متا کتراست» نامیده می شود، به حداکثر می رساند (درجه ای که طبقه بندی حداکثری اختلاف بین رده ها و شباهت های درونی طبقه در یک مرجع مشخص است)، در حالی که تا چه حد تفاوت بین رده ها با انتظارات، کلیشه ها و غیره در مورد گروه های مربوطه مطابقت دارد. هویت فردی و اجتماعی، مسئله اجتماعی در معنای وسیع هستند: آنها از لحاظ محتوایی و ارتباطی، تفسیری از خود هستند (Turner et al., 1994).

تمایزی که نظریه خود-طبقه بندی در بین سطوح مختلف وابستگی یا انتزاعی نتیجه می دهد، نباید با عناصر هویت اشتباه شود (Vignoles et al., 2006) که بر اساس برچسب های گروه (زن، اسکاتلندی) از یک طرف و ویژگی ها یا موارد شخصی باشد. این بعدا می تواند به عنوان تمایز محتوا نامیده شود که متفاوت از تمایز ساختار است که

توسط نظریه خود-طبقه بندی ارائه می شود (Turner et al., 1994). به عنوان مثال، اسکاتلندی ممکن است بر اساس طبقه بندی گروه (در مقایسه با گروه های دیگر) یا فرد (در مقایسه با افراد دیگر) بسته به سیستم مرجع باشد. اگرچه عضویت در گروه، به عنوان بخشی از نظم عناصر هویت (مانند اسکاتلندی، زن، جوان، کوتاه، بینندگان، بریتانیا، طرفداران یونایتد)، اسکاتلندی به نمایندگی از من در مقایسه با دیگران اشاره دارد. به طور مشابه، همانطور که سیمون^۱ (۱۹۹۷) اشاره می کند، تقریباً هر ویژگی می تواند به عنوان خود طبقه بندی در سطح فرضیه عمل کند. به عنوان مثال، عینک پوشیدن می تواند این کار را انجام دهد، اگر این امر به معنای عقلایی خطرناک باشد که مورد آزار و اذیت قرار گیرد. بنابراین هر یک از خصوصیات متعدد فرد میتواند پایه ای برای هویت فردی یا اجتماعی باشد، بسته به اینکه چگونه این شخص در رابطه با دیگران در یک واقعیت اجتماعی خاص قرار می گیرد و چگونه این موقعیت ها و روابط اجتماعی با اصول مقایسه ای ارتباط برقرار می کند و متناسب با هنجار است. به این ترتیب استدلال شده است که هویت جمعی مستلزم جنبه شخصی است و هویت فردی ترکیبی از این جنبه ها را به یک پیکر بندی منحصر به فرد تبدیل می کند (Simon, 1997, 2004). کاهش اهمیت هر یک از جنبه ها، تنها نماینده ای از خودش است که در آن تفاوت های درون گروهی ثانویه ایجاد می شود. در مقابل، پیکربندی بسیاری از جنبه های فردی، فرد را به عنوان منحصر به فرد و مربوط به هویت شخصی مشخص می کند.

حساب های اولیه نظریه خود-طبقه بندی مستلزم فعال سازی متغیری از طبقه های ذخیره شده در یک ساختار شناختی سازمان یافته بوده که به صورت سلسله مراتبی سازماندهی شده است، یعنی یک خود-مفهوم، با طبقه های مختلف که به نوبه خود به عنوان تغییر محیط اجتماعی فعال می شوند (Turner et al., 1987). با این حال، حساب های بعدی نظریه خود-طبقه بندی با خود-مفهوم پایدار به صراحت بیان می کنند که خود طبقه بندی، فرایند تفسیری در حال انجام است و نه تغییر در طبقه های ذخیره شده (Turner et al., 1994). در نظریه خود-طبقه بندی، خود را می توان به عنوان شناخت بازتابی و نه به عنوان یک ساختار شناختی پایدار در نظر گرفت.

این بدان معنا نیست که ما به سادگی طبقه بندی هایی دیگر را فراموش می کنیم و همچنین این را انکار می کنیم که برخی از طبقه ها اهمیت بیشتری دارند و به برخی افراد معنی می دهند. مردم همیشه در طبقه بندی های منزوی شرکت نمی کنند (Reicher et al., 2010). این نکات در نظریه خود-طبقه بندی با مفهوم آمادگی درک کننده (گاهی اوقات به عنوان پذیرش نامیده می شود) نشان داده شده است، که تمام عوامل را از طرف درک کننده محصور می کند و طبقه بندی را در یک زمینه خاص محدود می کند (Turner, 1999; Turner et al., 1987, 1994). مفهوم آمادگی درک کننده به ندرت در نظریه خود-طبقه بندی پراکنده شده است، چرا که نگرانی اصلی نظریه این است که چگونه طبقه بندی به واقعیت اجتماعی همزمان و نقش هویت اجتماعی در فرآیندهای گروهی واکنش نشان می دهد.

آمادگی بیشتر به تاریخ روابط اجتماعی مرتبط است، اگرچه شاید انگیزه هویت های مختلفی که در طول سال ها پیشنهاد شده اند (برای دید کلی نگاه کنید به، Vignoles et al., 2006) شامل اصول هویت موجود در نظریه فرایند هویت است و می تواند به توضیح عناصر گذشته پردازد. به عبارت دیگر، عناصری که انگیزه های فردی را برای تمایز، تداوم و غیره برآورده می کند، بیشتر احتمال دارد اهمیت مزمن را حفظ کنند و بنابراین در فرایند طبقه بندی بیشتر در دسترس باشند.

با این حال ساختارها، فرایندها و انگیزه های شناختی خود طبقه بندی، خودتنظیمی یا هویت در شرایط نظریه خود-طبقه بندی نیستند مگر تا زمانی که آنها به عنوان طبقه های خود در زمینه عمل کنند. به عبارت دیگر، خود را نه به لحاظ ساختاری بلکه بطور کاربردی تعریف می کند: آنچه که شناخت معینی را به عنوان خود تعریف می کند، کیفیت بازتابی است، یعنی اینکه نمایشی از ادراک است، نه اینکه از نوع خاصی از فعالیت ذهنی یا در یک دانش خاص ساختاری بوجود می آید (Turner et al., 1994, 2006).

این درک کاملاً با نظریه فرایند هویت مخالف است، که در آن ساختار یکسان یک نظریه اصلی است (Breakwell, 2001, 1986). ساختار هویت شامل یک بعد محتوا است که شامل آرایه از ویژگی های خود-تعریف¹ (عناصر هویت) سلسله مراتبی سازمان یافته و از لحاظ اهمیت نسبی آنها و همچنین یک بعد ارزش است که مقدار مثبت یا منفی مربوط به هر یک از عناصر اشاره دارد. نظریه فرایند هویت تأکید می کند که این عوامل هویت، سازمان و ارزش خود را در طول عمر در نتیجه تغییر ساختارهای اجتماعی و نفوذ اجتماعی مورد بازنگری قرار می دهند. این ساختار هویت و فرایندهای هویتی است که از طریق آن بازنگری صورت می گیرد و هویت را در شرایط نظریه فرایند هویت ترکیب می کند (Breakwell, 1986). بنابراین، هویت به عنوان یک ساختار شناختی پایدار در نظر گرفته می شود که از طریق زمان حرکت می کند و در معرض توسعه و تغییر در طول مسیر است. به طور مختصر، در نظریه فرایند هویت، ساختارها و فرایندها های شناختی خاص هویتی را تشکیل می دهند (Breakwell, 1986). در حالی که برای نظریه خود-طبقه بندی، سیستم شناختی به عنوان کلی برای تولید هویت ها در زمینه عمل می کند (Turner et al., 1994).

این اختلاف نظریه ای ممکن است وجود داشته باشد اما دارای برخی از دلایل مهم است. به هر حال، به ما کمک می کند تا بدانیم که چرا نظریه فرایند هویت تمایز نظری بین هویت فردی و اجتماعی را تا حد زیادی ناپایدار می کند، در حالی که نظریه خود-طبقه بندی بسیار مهم است. هنگامی که به عنوان خصوصیات تعریف کننده فرد در ساختار شناختی در نظر گرفته می شود، عناصر هویت فردی و اجتماعی در واقع نمی توانند بطور مستقیم تشخیص داده شوند؛ زیرا تمایز به عناصر خود (تمایز محتوا) و در انتزاع طبقه ها در متن (تمایز ساختار) بستگی دارد.

¹ Self-defining

از آنجا که نظریه خود-طبقه بندی هویت را از لحاظ تفسیرهای موضعی خود (به عنوان من یا ما) تعریف می کند، تمایز ساختار به محتوا بستگی ندارد: و این نکته ای است که به عنوان مشخصه نظریه خود-طبقه بندی توسعه یافته است (Simon, 1997; Turner et al., 1994). بدین ترتیب، نقد براکول¹ (۱۹۸۶) بر تمایز محتوا بین هویت فردی و اجتماعی نیازی به تمایز ساختاری نداشته است که از رویکرد هویت اجتماعی استفاده کند. این در مفهوم کارکرد نظریه خود-طبقه بندی از هویت، به جای ساختار نظریه فرایند هویت است، و بنابراین تمایز بین هویت شخصی و اجتماعی معتبر است.

چرا بر تمایز مفهومی هویت فردی و اجتماعی اصرار وجود دارد، اگر اینها فقط سطوح مختلف جامعه هستند که فرایند خود-طبقه بندی در آن رخ می دهد؟ پاسخ ما شامل دو استدلال مرتبط است. اول از همه، این هویت اجتماعی است، نه هویت فردی، که باعث رفتار گروهی می شود (Turner, 1982). ثانیاً درک فرایندهای گروهی برای درک جامعه ضروری است. این استدلال ها جدید نیستند، که در طول تاریخ نظریه هویت اجتماعی (Reicher et al., 2010) ایجاد شده است. با این حال، هدف ما در بقیه فصل این است که با همدیگر همکاری کنیم و پیامدهای خود را برای تمرکز اصلی این جلد شرح دهیم: هویت، عمل اجتماعی و تغییر اجتماعی.

-social identity & personal identity page 1, file 12

هویت اجتماعی و هویت شخصی

ابتدا مفاهیم هویت اجتماعی و هویت شخصی را روشن می کنیم. این مفاهیم بر مبنای این ایده استوار است که هر فرد با ویژگی های اجتماعی مشخص می شود که از یک سو به یک گروه یا طبقه واکنش می دهد و از سوی دیگر توسط ویژگی های شخصی یا ویژگی های خاصی مشخص تر و خصوصی تر می شود. ویژگی های اولیه، هویت اجتماعی یک فرد را تعریف می کند. وابستگی به یک گروه یا گروه اجتماعی خاص، مهمترین است. هویت اجتماعی به عنوان بخشی از خود شناخته شده است که به تشخیصات ناشی از آن اشاره دارد. موقعیت های اکولوژیکی اجتماعی اینها مشابه هستند (Sarbin & Allen, 1968). موقعیت ها و پیشینه های مشترک دارای هویت های اجتماعی مشابه هستند، بنابراین هویت اجتماعی واقعا به بخش تشابه اشاره می کند. با این حال، احساس وابستگی به یک گروه و پدیده شناسایی فقط در ارتباط با گروه ها یا طبقه هایی است که به آن تعلق ندارند. بدین ترتیب هویت اجتماعی به این واقعیت پی می برد که فرد آن را همانند دیگران از پس زمینه (ما) شبیه سازی می کند، اما هویت اجتماعی نیز به یک تفاوت اشاره می کند، و اینکه به ویژگی خاصی که ما در رابطه با اعضای گروه های دیگر یا طبقه ها می پردازد. سپس یک حرکت دوبعدی که ترکیبی از شباهت های

بینابینی و تمایز بین گروهی و طبقه بندی است، وجود دارد. هرچه هویت با یک گروه قوی تر باشد، تمایز آن گروه از دیگر گروه ها مشخص تر خواهد بود.

ویژگی های شخصی بیشتر یا ویژگی های شخصیتی خاص هر فرد، به هویت های شخصی و ایده هایی می گویند که هر فرد یک ترکیب منحصر به فرد از ویژگی های است که او را با دیگران متفاوت می سازد، و منحصر به فرد بودنش را نشان می دهد. هویت شخصی به خوبی تعریف نشده است. با این حال، این نشان می دهد که چگونه فرد از تفاوتش با دیگران آگاه است. این احساس تنها در رابطه با دیگران تجربه می شود و هویت شخصی به این واقعیت است که فرد خود را یکسان با خودش می بیند؛ به عبارت دیگر او در زمان و فضا هم همین است، اما این همان چیزی است که او را مشخص می کند و از دیگران نشانه می گیرد. هویت شخصی چیزی است که شما را به خودتان نزدیک می کند و متفاوت از دیگران است.

مطمئناً می توان این فرض را در مورد خود-عملکردی^۱ به عنوان یک مفهوم نسبتاً پایدار و با دوام در نظر گرفت که توسط همه افراد برگزار می شود (به عنوان مثال، نگاه کنید به گافمن (1956). با توصیف های وی از شخصیتی که نقش های مختلفی برای مخاطبان مختلف ایفا می کند و گرگن (1982, 1965) با ایده خودش از انعطاف پذیری خود). بنابراین لازم است از هویت های چندگانه صحبت کنیم، با توجه به اینکه هر عامل اجتماعی چه فردی یا جمعی می تواند با توجه به زمینه، هویت ها را تولید کند. این امر ما را به مسئله جهانی بودن این احساس هویت هدایت می کند. اما این اساساً مسئله ای را که به ما مربوط نیست، تغییر نمی دهد. واقعیت این است که احساس هویت اجتماعی برای هر فردی ساخته شده است و در هر موقعیت اجتماعی مدل شده است و این یک ساختار ایدئولوژیک نیست، و واقعی و کارآمد نیست؛ این راهنمای برای اقدامات افراد است و برای عملکرد جامعه ضروری است.

اکنون، باید دید که چگونه بیان، سازمان، تلفیق جنبه های شخصی و اجتماعی هویت مفهوم می شود. هویت اجتماعی به احساسی شباهت به (برخی) دیگران اشاره دارد؛ هویت شخصی به احساس تفاوت در ارتباط با دیگران اشاره دارد. این تمایز بین هویت فردی و هویت اجتماعی، در واقع تنها نمونه ای از دوگانگی بین فرد و جمع است. بر اساس تعاریف عمومی پذیرفته شده از آنچه که به طور معمول هویت اجتماعی و هویت فردی نامیده می شود، ما باید با جبهه گیری بین فرد و اجتماعی برخورد کنیم. این عدم تمایز در یک سطح معنی دار و به عبارت دیگر هویت اجتماعی و این تمایز هویت فردی اغلب به عنوان دو قطب مخالف بین بیش رفتار انسانی در نظر گرفته می شود. این ترکیب از شباهت ها و تفاوت ها مشکل ساز است. تصور کردن اینکه در یک زمان می توانید احساس بسیار مشابه و بسیار متفاوت داشته باشید، امکان پذیر نیست؛ به نظر می رسد که یک نفر باید یکی

¹ Self-permanence

یا دیگری را انتخاب کند.

رویکردها برای هویت

-identity & post modernity.....page 60, file 4 -3

هویت و (پست) مدرنیته

نظریه های جامعه شناختی کلاسیک مدرنیزاسیون را مفهومی به عنوان تمایز کارکردی می دانند که از طریق تقسیم کار، صنعتی شدن، شهرنشینی، ارتباطات جمعی، سواد آموزی و ساخت و ساز امکان پذیر است. ویژگی های دیگر جامعه مدرن و عملکردی متفاوت، نفوذ پذیری اجتماعی و تحرک، عدالت رسمی، منافع فردی و رقابت جهانی است (Bell, 1973; Esser, 1988; Inglehart & Baker, 2000; Schimank, 1996). همانطور که توسط اسر^۱ (۱۹۸۸) نشان داده شده است، چنین مفهومی نشان می دهد که در دوره مدرن سازی کالاهای سنتی (مانند خانواده، اصناف، رتبه، قبیله یا روستا) باید ظرفیت خود را برای حفظ روابط اجتماعی نزدیک میان مردم از دست بدهند. به عنوان مثال، ماکس وبر^۲ (۱۹۷۸) پیش بینی کرد که مدرنیزه کردن هر نوع جامعه را تخریب می کند:

با افزایش شانس و فرصت های زندگی، فرد کمتر احساس می شود و توسط گروه محدود می شود. وی بیشتر تمایل دارد زندگی خود را به عنوان یک فرد شکل دهد و از توانایی و نیروی خود لذت ببرد (Weber, 1978, 375). به همین ترتیب، کارل مارکس^۳ و فریدریش انگلس^۴ در مانیفست^۵ حزب کمونیست اشاره کردند که نوسازی اقتصادی مردم را از نظر روابط اجتماعی سنتی آزاد می کند:

انقلاب صنعتی مداوم، اختلال بی وقفه شرایط اجتماعی، عدم قطعیت و تحریک ابدی، دوران بورژوازی^۶ (عضو طبقه متوسط جامعه) را از گذشته جدا می کند. تمام روابط ثابت و سریع، با عقاید تعصب و اعتقادات باستانی و مذهبی، از بین می روند، و شکل های جدید ایجاد می شوند تا قبل از اینکه آنها بتوانند پوسیده شوند. مانند چیزهایی جامد زمانی که میسوزد و به هوا میرود، انسان در نهایت مجبور است با حس های توهمی، شرایط واقعی زندگی و روابط خودش، مواجه شود (Marx & Engels, 1978, 476).

در عین حال که جوامع سنتی اهمیت خود را در جامعه مدرن از دست می دهند (همچنین نگاه کنید به Beck, 1994; Fromm, 1942)، پیچیدگی ساختار اجتماعی افزایش می یابد. سیستم مختصات اجتماعی لازم، خود را در پیچیدگی افزایش می دهد. افراد دیگر به یک طبقه جمعی یا گروه اجتماعی غالب تعلق ندارند که برای تمام عمر بر تمام یا

^۱ Esser
^۲ Max Weber
^۳ Karl Marx
^۴ Friedrich Engels
^۵ Manifesto
^۶ Bourgeois

اکثر جنبه های زندگی آنها تأثیر می گذارد (از گهواره تا گور)^۱. در عوض، آنها به طور همزمان به تعداد بیشتری از گروه های مختلف، اغلب متقابلاً مستقل، اما گاهی اوقات نیز متضاد اجتماعی (به عنوان مثال گروه های حرفه ای، محله ها، احزاب سیاسی، تیم های ورزشی و غیره) تعلق دارند. درست همانطور که یک گروه شامل بسیاری از افراد می شود، بنابراین فرد گروه های زیادی را تشکیل می دهد (Allport, 1962, 25; Simmel, 1955, 140).

از منظر روانشناختی، قرار دادن فرد در یک سیستم متمایزتر و در نتیجه پیچیده تر از مختصات اجتماعی، تمایز شناختی از خود-جنبه های^۲ غیر اضافی را بیان میکند. به عبارت دیگر، جامعه مدرن دسترسی به مفاهیم غیر اضافی را فراهم می کند. به این ترتیب اساس تعلیم خود را گسترش می دهد. این به خود-تفسیری^۳ از نظر مجموعه ای به طور فزاینده پیچیده از خود-جنبه ها اجازه می دهد و در نتیجه منجر به هویت فردی می شود. در واقع، هویت فردی به عنوان بازتاب مناسب روان شناختی از موقعیت اجتماعی پیچیده اجتماعی در جامعه مدرن، به طور فزاینده ای مورد نیاز است، زیرا یک جامعه پیچیده و متمایز نیاز به دید موازی از خود دارد (Stryker & Serpe, 1982, 206).

این نتیجه گیری همچنین توسط تحلیلی اجتماعی و تاریخی الیاس^۴ (۱۹۸۸، ۱۹۹۰) تغییرات در هویت های مردم پشتیبانی می شود. الیاس یادآور می شود که از قرون وسطای اروپایی، تعادل میان هویت جمعی (هویت ما) و هویت فردی (هویت من) تغییر قابل توجهی را در برابر هویت فردی به دست آورده است. بر طبق الیاس، این فرایند نقطه شروع نشان دهنده نماد معروف کوجیتو، ارگو^۵، فوق العاده مشهور است و توسط فرایند تقویت می شود که تفسیر خود را به عنوان افراد خودجوش با خصوصیات شخصی گسترش می دهد (Elias, 1988, 168). در جامعه مدرن، زمینه پیش روی هویت فردی، به طور خاص با پایداری و افزایش تعویض پذیری^۶ "ما رابطه داریم" پایدار می شود و مانند خصوصی سازی روانشناختی، ذهنیت انعکاسی و خود-بیان فردی است (Elias, 1988; Giddens, 1991; Inglehart & Baker, 2000; Schimank, 1985).

ویژگی مهم در اینجا نظم است. به نظر می رسد گرایش های همگرا و همبسته تقویت کننده نسبت به انحصار اجتماعی و روان شناختی در دوره مدرنیزاسیون به هزینه کالاهای سنتی (مانند خانواده، اصناف، رتبه، قبیله، روستا) و هویت های جمعی مرتبط است، و با هویت جمعی از لحاظ ملیت کاملاً سازگار به نظر می رسد.

در حقیقت، ساختن ملت به عنوان یک عنصر مشروط به مدرنیزاسیون شناخته شده است (Esser, 1988; Kreckel, 1989). به این ترتیب هویت ملی به عنوان یک شکل مدرن هویت جمعی پس از سنت است (Habermas, 1992, 163; Hall, 1992; Wimmer, 2002). همچنین نگاه کنید به فصل (۱). علاوه بر این، محققان از دیدگاه اجتماعی و تاریخی

^۱ Cradle to the grave
^۲ Self-aspects
^۳ Self-interpretation
^۴ Elias
^۵ Cogito, ergo
^۶ We- relations

استدلال کرده اند که ایجاد و انطباق ملت ها فرآیندهای متقابل هستند که با هزینه ساختارهای اجتماعی و گروه های اجتماعی متوسط سستی کار می کنند (Elias, 1990; Mayer & Müller, 1994; Wimmer, 2002). از یک طرف، دولت-ملت مدرن، حقوق فردی و فرصت های فردی (از جمله مشارکت سیاسی) را برای شهروندان خود فراهم می کند و یک کشور مرفه و امنیت اقتصادی فردی را وعده می دهد. هر شهروند پس از آن می تواند حرفه ای متمایز خود را دنبال کند و به طور فزاینده ای مستقل از ساختارها و گروه های سستی باشد که در نتیجه ظرفیت پذیرش و یکپارچه سازی خود را از دست می دهند. از سوی دیگر، هر شهروندی باید به کشور مادری خودش در محدوده ای از فرآیند فردی وفادار بماند. هیچ گونه تعهد یا هویت جمعی با اثرات بالقوه باید بین شهروندان و ملت واحد باشد. این فرد ملتی را به عنوان ضمانت نهادی فردیت خود نیاز دارد، در حالی که دولت یا ملت، فرد را به عنوان یک عنصر تشکیل دهنده و به عنوان یک مالیات دهنده قانونی در زمان صلح و به عنوان یک سرباز در زمان جنگ نیاز دارد. از دیدگاه روانشناختی، هویت ملی و ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی ادغام آن اغلب می تواند در جامعه مدرن به اثبات برسد (Billig, 1995).

با این حال، اگر جامعه مدرن متعلق به گذشته باشد چه؟ تحلیلگران ادعا می کنند که ما دیگر در جوامع مدرن زندگی نمی کنیم، اما در یک دنیای پست مدرن با جهانی شدن اقتصادی و فرهنگی و از بین بردن استانداردهای لازم برای تعیین حقیقت، پیشرفت و یا حتی واقعیت زندگی می کنیم (Lash, 1990; Lyotard, 1984; Turner, 1990; Billig, 1995, 128-53). با توجه به ماهیت پست مدرن، متفکران پست مدرنیستی معتقدند که هویت جمعی گونه ای است که در معرض خطر قرار دارد اگر در گذشته از بین نرفته باشد. این حکم نه تنها به هویت های جمعی که ریشه در جامعه سستی (پیش صنعتی) دارند، بلکه در کنار خطوط خانواده، صنعتی، رتبه، قبیله، روستا و هویت های جمعی ویژگی های مدرن (صنعتی و پس از صنعتی)، مانند هویت های طبقاتی و ملی بکار می رود.

از آنجایی که این هویت های جمعی در دنیای پست مدرن همچنان مشاهده می شوند، آنها به عنوان راهکارهای مقابله ای دفاعی یا رگرسیونی از کسانی هستند که هنوز به طور کامل در دنیای پست مدرن وارد نشده اند. برعکس، هویت پست مدرن به عنوان یک ترکیب تفکیک شده و دائماً در حال تغییر از سبک های فردی است که با الگوهای متغیر مصرف کننده در اقتصاد جهانی مرتبط است (Hall, 1992). همه چیز می تواند مورد بحث قرار گیرد و مصرف شود (Gergen, 1991) و این به اندازه کافی شدید است که بتواند به طور موقت جایگزین می شود (Billig, 1995, 135). با این حال، دیدگاه پست مدرنیسم باقی مانده است. از دیدگاه فلسفی اجتماعی، به عنوان مثال، یک تحریف محافظه کارانه که قادر به درک ماهیت مدرنیته نیست، به عنوان پروژه ناتمام است که در دوره عصر روشنگری آغاز شده است (Habermas, 1992). همچنین، با توجه به تجزیه و تحلیل های روان شناختی جامعه شناختی و اجتماعی،

بیلینگ^۱ (۱۹۹۵) فرضیه انتقادی پست مدرنیسم را بر هم زده است که می‌خواهد جهانی سازی هویت ملی را منسوخ کند (همچنین نگاه کنید به Koopmans & Statham, 1999; Wimmer, 2002). در عوض وی نشان داده است که هویت های ملی باقی مانده اند و به ویژه دولت های قدرتمند و هویت ملی وابسته است، و وی فرایند جهانی شدن را به عنوان یک پیشرفت در جهت برتری جهانی غرب و فوق العاده قدرت (ها) مانند ایالات متحده آمریکا می داند.

این موضوع فراتر از محدوده این کتاب است تا انتقاد جامع از دیدگاه پست مدرنیته را ارائه دهد و همچنین من نمی خواهم به این نکته اشاره کنم که چنین دیدگاهی چیزی برای کمک به درک پیشرفته هویت ندارد (نگاه کنید به McAdams, 1997). در واقع، دیدگاه و رویکرد انتگرالی هویت ارائه شده در این فصل، به دلیل چندگانگی پذیری، تنوع و انعطاف پذیری هویت پست مدرن است که به طور کامل با مفهوم هویت فردی به عنوان خود-تفسیر وابسته به متن از لحاظ یک مجموعه پیچیده از خود-جنبه ناسازگار نیست. همچنین، من با تحلیلگران مدرنیست و پست مدرنیست موافقم که به این نتیجه میرسند که افزایش مستمر در اهمیت روانشناختی و جذابیت فرهنگی یا ایدئولوژیکی هویت فردی نسبت به هویت جمعی وجود دارد.

با این حال، پیش بینی می شود که هویت جمعی به طور ساده در دنیای مدرن یا پست مدرن منسوخ شده باشد. هویت های جمعی کلاسیک، مانند کسانی که براساس رده یا طبقه اجتماعی هستند، ممکن است کمتر برجسته باشند، و شکاف های پایه و محرومیت دیگر وجود ندارند، چون باید با توجه به فرد تقویت کننده هویت و همچنین هویت جمعی جایگزین براساس جنبه های گوناگون خود مانند جنس، قومیت یا گرایش جنسی تکمیل کنند (Kriesi et al., 1995; Sampson, 1993). با توجه به هویت جمعی جایگزین، مهم است که توجه داشته باشید که آنها لزوماً براساس خود-جنبه های جدید^۲ نیستند، اگر چه دنیای جاری فرصت های متعدد برای تجربه های متنوع اجتماعی و مطمئناً کشف خود-جنبه ها دارد. پتانسیل هویت جمعی بسیاری از خود-جنبه ها، قدیمی یا جدید، بیشتر به خودی خود در دنیای مدرن ظاهر می شود که در آن شهرنشینی، افزایش ارتباط میان گروهی، حمل و نقل سریع، فناوری ارتباطات، فناوری اطلاعات، فرصت ها برای شکل گیری و تشخیص عناوین اجتماعی مشترک، از جمله منافع و محرومیت های جمعی وجود دارد (Esser, 1988; Neidhardt & Rucht, 1993). این استدلال کاملاً مطابق با مدل هویت ارائه شده در بالا است که بیان می کند که بیشتر جنبه های فردی را می توان به صورت اجتماعی به اشتراک گذاشت و بنابراین می تواند به عنوان پایه ای برای هویت جمعی تحت شرایط مناسب اجتماعی عمل کند. در نتیجه، جهان پیچیده (پست) دنیای مدرن به بسیاری از خود-جنبه ها دسترسی پیدا می کند

^۱ Billig
^۲ New self-aspects

و از این رو هویت فردی را تقویت می کند، اما در عین حال، یک ساختار فرصت غنی را برای شکل گیری هویت های جمعی مختلف فراهم می کند، به طوری که تعداد پتانسیل یا هویت جمعی پنهان نیز افزایش می یابد. با این حال، هویت فردی تقویت شده و همچنین جمع گرایی^۱ و یا حتی رقابت میان هویت های جمعی (پست) باید فعال سازی یا تدوین هر هویت جمعی خاص را به شرایط خاص محدود کند. بر این اساس، من پیشنهاد می کنم که اگر هویت فردی بتواند وضعیت نسبتاً منصفانه ای در دنیای مدرن داشته باشد، هویت جمعی به شدت وابسته و متغیر است و هر کدام از این مشخصه های هویت جمعی گذرا و شکننده است. در واقع به این دلیل که پیش بینی شده است که در جامعه مدرن (یا پست مدرن) هویت فردی ممکن است موقعیت ممتاز در برابر هویت جمعی داشته باشد، و مهم است که شخصیت توصیفی یا پدیده شناختی این پیشنهاد را برجسته کنیم. دلایل خوبی برای این فرض وجود دارد که در جامعه مدرن، هویت فردی معمولاً به عنوان هویت جمعی اولیه حتی به عنوان منعکس کننده هویت واقعی به نظر می رسد (Elias, 1988; Simon, 1993).

با این حال، این فرض نباید به عنوان یک نظم هستی شناختی یا حتی هنجاری محسوب شود. نکته مهم این است که جامعه مدرن به نظر می رسد تجربیات یا تفسیرهای آن را تقویت می کند که هویت فردی افراد (و یا متغیرهایی را) تقویت می کند. بنابراین، اولویت پدیده شناختی هویت فردی به عنوان انحرافی شناختی نیست، بلکه نتیجه شرایط اجتماعی خاص است که به ویژه در جوامع مدرن رخ داده است (Markus & Kitayama, 1991; Triandis, 1990). علاوه بر این، همانطور که فصل های بعدی نشان می دهد، اهمیت نسبی پدیدارشناختی هویت فردی و هویت جمعی حتی در جوامع مدرن متغیر است، به رغم این مزیت که ممکن است هویت فردی را تحمل کند. هرچند شرایط عمومی ممکن است هویت فردی را مورد توجه قرار دهد، ما همچنین متغیر شرایط جوی یا عمومی^۲ را داریم، به طوری که اهمیت نسبی پدیدارشناختی هویت فردی و هویت جمعی با شرایط اجتماعی متناوب اجتماعی در فضای اجتماعی (و همچنین با متغیرهای شخصی) متفاوت است (Turner et al., 1994). به همین ترتیب، هویت فردی و جمعی می توانند اعتبار روانی یا پدیده شناختی خود را تا اندازه ای گسترش دهد که به طور مناسب منعکس کننده جایگاه اجتماعی و وابستگی ها به طبیعت افراد و تجارب مربوط به آن باشند. هویت جمعی نباید به طور قطعی به عنوان تحریف واقعیت عینی و هویت فردی به عنوان بازیابی کلی از واقعیت (یا برعکس) باشد.

به همین ترتیب، پیامدهای ادراکی و رفتاری هویت جمعی (به عنوان مثال تاکید مشابهات درون گروهی نسبت به اختلافات) به هیچ وجه کمتر از کارکرد روان شناختی عادی نسبت به پیامدهای مربوط به هویت فردی نیست (به عنوان مثال، تمرکز تفاوت های درونی گروهی به شباهت ها) (برای بحث بسیار خوب در مورد این

^۱ Pluralism
^۲ Weather conditions

موضوع، نگاه کنید به Oakes & Turner, 1990). بدین ترتیب، در بهترین شرایط گمراه کننده و در بدترین شرایط ایدئولوژیک خواهد بود تا هویت فردی و عواقب آن را به عنوان نوعی استاندارد عینی بررسی کند که اعتبار یا دقت هویت جمعی و عواقب آن را بررسی می کند (برای دیدگاه های متفاوت در این مورد، نگاه کنید به Judd & Park, 1993). چنین رویکردی فردگرایی بر این فرض غلط استوار است که فقط هویت جمعی شامل انتزاع (یا طبقه بندی) می شود، در حالی که هویت فردی بنیادی است و بنابراین به واقعیت نزدیک تر است. با این حال، همان طور که توسط اکاس و همکاران^۱ (1994, 114-16) به طور کامل مورد بحث قرار گرفت، هویت فردی نیز شامل انتزاع، یعنی انتزاع از خود-جنبه ها در زمان و شرایط است که خود تداوم^۲ و خودسنجی^۳ را برجسته می کند. به این ترتیب، منطقی است که نتیجه یک فرایند انتزاع را به عنوان مبنای عینی در نظر بگیریم تا آشفتگی را ارزیابی کنیم به طوری که احتمالاً در فرآیند انتزاع دیگر وجود دارد (همچنین نگاه کنید به Oakes & Reynolds, 1997).

-identity & postmodernity Page 68, file 7

هویت و پست مدرنیته

اصطلاح پست مدرن یا پست مدرنیسم و پست مدرنیته با انواع مختلفی از علوم انسانی و تفسیر فرهنگی معاصر استفاده شده است. شاید این فقدان معنایی واحد یا حتی توافق شده به لحاظ اخلاقیات بسیار معجزه آور است که معرفت شناختی افراد مفید است که هر یک از این سه اصطلاح را به کار می بندند. با این وجود، اقدامات مختلفی را برای مقابله با استانداردها و معانی آنها انجام نداده است. در حالی که نقش های اولیه «پست مدرنیسم» از تفسیر و انتقاد زیبایی شناختی حاصل می شود، این اصطلاح و اصطلاحات آن به تدریج به طور گسترده ای در سراسر علوم انسانی مورد استفاده قرار گرفته است. گاهی اوقات به نوعی از نظریه عمل، استدلال یا موضع گرا، و یا یک دوره تاریخی خاص و گاهی هم به هر دو اشاره دارد. گود و ولودی^۴ (1998, 3) انواع مختلفی از این منابع را مورد بحث و بررسی قرار دادند و سه مورد استفاده مجدد را به اختصار شرح دادند: برای اشاره به یک مجموعه خاص از اشکال فرهنگی؛ برای مشخص ساختن نوع خاصی از ساختار اجتماعی و اقتصادی؛ برای بیان ارزیابی خاص شرایط علوم انسانی.

البته هر یک از این استفاده های مختلف ممکن است برای پشتیبانی و ارائه شواهد باشد. کوتاه ترین و شناخته شده ترین تعریف پست مدرنیته از لیوتارد^۵ (1984, 24) است:

^۱ Oakes et al.
^۲ Self-continuity
^۳ self-consistency
^۴ Good & Velody
^۵ Lyotard

پست مدرنیته را به عنوان اعتقاد به معانی متضاد تعریف می‌کنم.

بعدها در همان متن، سه ویژگی اساسی خود را به شرح زیر می‌دهد:

۱. رد افق جهانی سازی؛

۲. از دست دادن اطمینان که در دو قرن گذشته در ایده پیشرفت قرار داده شده است؛

۳. فرآیند بازاندیشی که در آن مدرنیته خود را در معرض آزمون قرار می‌دهد (Lyotard, 1984, 7-10).

بعد از لیوتاد، توصیف پست مدرنیته به عنوان مجموعه‌ای از عقب ماندگی یا نفی مدرنیته فکری، یک تصویر استاندارد از تعدادی از مفسران است. در میان آنها، هبدیج^۱ (1988, 186) سه نفیات متقابل را توصیف می‌کند. اول، مناظره با کنوانسیون‌های جمعی سنت‌های علوم انسانی یا رد آن است.

دومین عامل نفی پست مدرن شامل انحلال استعاره‌های سطح مطلوب است که از نظر سطح و عمق برای تجزیه و تحلیل اقدام فردی و جمعی و همچنین شک و تردید مربوط به ارائه حساب‌های سببی از رویدادهای اجتماعی است. در مورد افراد، تلاش برای توضیح پدیده‌های سطوح میل و لذت فردی با ارجاع به روانشناسی عمق یا زیرمجموعه زیربنایی ضرورت بیولوژیکی، از طریق تحول پست مدرن رد می‌شود. مارکسیسم، فروید و ساختارگرایی، منابع فکری کلیدی و نمونه‌هایی از مدرنیته، هر کدام به وابستگی خواص ظاهری و ذات و یا سطح و عمق هر یک از اشیاء اجتماعی یا شخصی خود بستگی دارد. به عنوان مثال، بول ریلارد^۲ (۱۹۸۸)، به ویژه برای انتقاد از وعده هرمنوتیک^۳، تفسیرهای علوم انسانی به معنای آزاد کردن، با بررسی ظاهر سطح عمل و زبان به منظور پیدا کردن ساختارها و خواص است. وی ادعا می‌کند که چنین تعبیری صرفاً توسط اشکال، اصطلاحات و ظرافت‌های خود گمراه می‌شود تا زمانی که به بازی‌های فکری تبدیل شوند که دیگران را متقاعد کنند. بدیهی است که مدرن به نفع پست مدرن کنار گذاشته شده است، جستجو و وابستگی به عوامل تعیین‌کننده داخلی یا پنهان تبدیل شده است، همانطور که تلاش مربوط به فرموله کردن جوامع اجتماعی به عنوان «جوامع» است که پس از آن قدرتهای سببی است.

سومین عامل نفی پست مدرن، سوء ظن نفوذ روایت‌گرهای پیشرفته یا روان‌شناختی معمولی از رویکرد مدرنیستی به دانش از دنیای اجتماعی و طبیعی است. روایات تجمع مترقی دانش نقش مهم یا ضروری در بیشتر اندیشه‌های پس از روشنگری داشته‌اند و با حمله به چنین روایتی، پست مدرنیسم چشم‌انداز بحرانی و اکثریت قریب به اتفاق محصولات علوم انسانی از زمان آغاز آنها را در بر می‌گیرد.

به همین ترتیب، ادعاهای علوم طبیعی به کشف مترقی واقعیت‌های طبیعت و تسلط دنیای طبیعی، موضوع شک و

^۱ Hebdige
^۲ Baudrillard
^۳ Hermeneutic

تردید پست مدرن است.

روسنو^۱ (۱۹۹۲) پیشنهاد کرده است که انواع اشکال این نفی ها به نظر می رسد می تواند به دو جهت کلی یعنی دو نوع پست مدرنیسم^۲ کاهش می یابد. ابتدا پست مدرنیسم محتاطانه از انهداد کامل، نابودی اجسام، پایان نویسنده، عدم امکان حقیقت و از بین بردن نظم نمایندگی سخن می گوید (Rosenau, 1992, 15) و بر فروپاشی فرد و جمعیت تاکید دارد و تنها به لذت های فوری لحظه ای و گذرا وابسته است که تعهد به ارزش های اولیه فضایل و حقیقت را جایگزین کند. دوم، مثبت و جهت گیری نسبت به سوء ظن قراردادهای جمع بندی علوم انسانی مشارکت می کند، اما برای امکان جایگزینی مثبت و غیر پوزیتیویستی دانش ها، و دادن اولویت به فضاها محلی و منطقه ای (Rosenau, 1992, 22) و اشکال ناهمگونی نمایندگی، احساسات همراه با عقل و شناخت تفاوت در میان فعالان و معانی اجتماعی است.

هر دو نوع شکاک و مثبت درک روشهایی را که تغییرات اجتماعی قابل توجه در مقیاس وسیع آنها را کاهش داده است، تضعیف می کند و تدابیر اجتماعی تعهدات مدرنیستی قبلی را تضمین می کند:

- قدرت تطبیق نظریه های اجتماعی؛
- اعتقاد به رابط هایی که با تمایز بین ظاهر و ماهیت امکان پذیر است؛
- اعتماد به پیشرفت شناختی و اجتماعی دائمی؛

تحول زمان و فضا با نوآوری های تکنولوژیکی به ویژه در حوزه فناوری ارتباطات، حرکت افراد در مرزهای کشور و تغییر مجدد این مرزها به گروه های سیاسی جدید، توسعه سیستم های اقتصادی در سطح جهانی امکان پذیر است. همه این تغییرات بازسازی روابط اجتماعی را ایجاد کرده اند به گونه ای که افراد و گروه های اجتماعی به یکدیگر در شکل های جدید و ناخوشایند وابستگی متقابل متصل هستند.

تصویر، استعاره متحرک واقعیت مدرن است: تصویر به عنوان یک صفحه تلویزیون، ایجاد، نمایش و ناپدید شدن است. این تصویر جسورانه است زیرا مضر و تحریک آمیز است، اما آنارشیست^۳ است، زیرا هیچ ریشه ای ندارد و منابع ارزش دارد (Frosh, 1991, 31).

استقرار منابع نیچه^۴ برای حمله پسامدرنیست به تفکرات مدرنیستی از ذهنیت، خود و هویت، هر دو بسیار مشهور است. نیچه اولین کسی بود که از عدم وجود ماده مخفی و پشت در خود و هویت اصلی خود نوشت و اظهار داشت که ایده چنین ماده ای می تواند یک داستان مفید برای سازماندهی اقدامات نظارتی باشد، اما این هیچ مبنای

^۱ Rosenau
^۲ Postmodernisms
^۳ Anarchistic
^۴ Nietzschean

عینی ندارد. این ادعاها توسط دیگران پیش از به کارگیری اختراع پست مدرن از کار او ساخته شده است. به عنوان مثال هونینگ (1992, 219) استدلال آرنه^۱ را به ما یادآوری می کند که خود-بیانگرانه نیست، بلکه عملکردی است: این خود دارای هویت نیست؛ و به متداول، غیرقابل تشخیص و قطعا غیر واقعی تقسیم شده است. این خود به کسی تبدیل می شود و بعضی از استفاده های پست مدرن از نیچه نیز شامل درک بیشتر برای پشتیبانی و گسترش حمله به خود و هویت آن است، استقرار فروید^۲ علاوه بر این است، و در اینجا به نظر می رسد جاذبه های فروید از تصویر خصیصه روانشناختی و دلخواه هویت واحد بیش از نادیده گرفتن وابستگی خود به تمایز بین سطح آگاهی متعارف و عمق ناخودآگاه است، که تنها با استفاده از شیوه های فنی خاص و واژگان همراه می تواند قابل تشخیص باشد. چه چیزی باعث می شود که این استقرار آسان تر باشد. این استدلال است که کار بعدی فروید، دیدگاه مناسب و بدبینانه ای نسبت به شرایط انسانی و موضوع انسانی در جامعه، حداقل بیشتر از مطالعات قبلی خود را ارائه می دهد. جلد قبلی از وحدت هویت فرد به دست آمده توسط انتخاب میان تعدادی از راه های ممکن است که با یک نسخه ای جایگزین می شود که در آن همانند بودن درونی، نتیجه نیروهای سرکوب، رگسیون و طرح ریزی است.

یک هویت اساسا تقسیم شده و ناقص، در عین حال سطح عمومیتی، از طریق نیروی وارد شده و از طریق قدرت ادامه یافت و خود-باوری^۳، یک بخش کاملا متفاوت از هویت است که از طریق همبستگی خود-مختار^۴ در برابر تنوع میل و تجارب متحد شده است.

مطمئنا با استفاده از نیچه و حداقل بعضی ها مانند فروید، پست مدرنیسم شکاکانه اغلب توصیف شده و گاهی تضعیف تعهد به دستیابی به هویت یکپارچه را به عنوان نشانه ای از موضوع خود-پنداره تلقی می کند و در صورتی که چنین تعهدی به طور کامل رها نشده است، حداقل آن تحت جدایی باقی می ماند. بنابراین ممکن است به نظر برسد که مفاهیم نویسنده، موضوع، نفس^۵، خود^۶ و هویت خود، بطور متفاوتی انحلال داده شده یا تخریب شده اند. همراه با اشتباهات عمدی، چارچوب مفهومی دیگر را از بین می برد که همراه با توجه مدرنیته اخیر با این شرایط و تکیه بر آن است. در عوض، یک سری از کنوانسیون های زبانی و یا مادی مشترک برای تولید توهم یا فانتزی هویت فردی عمل می کنند. در اینجا، از بین بردن هویت به عنوان انتشار نیچ و دیونیزی^۷ در نظر گرفته می شود.

^۱ Arendt

^۲ Freud

^۳ Deception-self

^۴ Self-assembled

^۵ Ego

^۶ Self

^۷ Dionysian

سنجش هویت

هویت به عنوان متغیر

راوی عبدالل^۱، یوشیکو م. هررا^۲، آلاستر ایاین^۳
جانستون^۴ و رز مکدرم^۵

در دو دهه گذشته، توجه به مفهوم «هویت» در علوم اجتماعی و در سطح جهان به طور گسترده ای افزایش یافته است. رشته ها و زمینه های متعدد، ادبیات در حال گسترش در تعریف، معنا و توسعه هویت های قومی، ملی، زبانی، مذهبی، جنسیتی، طبقاتی و نقش آنها در نتایج سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را تولید می کنند. اغلب دانش پژوهان مبتنی بر هویت، یک واقعیت در حال ظهور را نشان می دهد که هویت ها، همان گونه که راجرز اسمیت^۶ (2002, 302) مشاهده کرده است، در میان جنبه های مهم و اساسی پیروی از سیاست است، با این حال ادبیات غالباً باقی مانده است. به رغم این فعالیت های علمی، در علوم اجتماعی هنوز افزایش قابل ملاحظه ای در اجماع قطعی در مورد مفهوم هویت مشاهده نشده است. علاقه شدید به بورس تحصیلی در مورد هویت، و نیز انواع مطالعاتی که این شگفتی را ایجاد کرده است، متأسفانه به وضوح مفهوم هویت به عنوان یک متغیر کمک کرده است. مفهوم سازی و تعریف های گسترده ای از هویت، برخی را به این نتیجه رسانده است که هویت بسیار ناخوشایند، لغزنده و بی روح است و هرگز ثابت نخواهد کرد که یک متغیر مفید برای علوم اجتماعی باشد. راجرز بروباکر^۷ و فردریک کوپر^۸ (۲۰۰۰) حتی در مهمترین نقد تحقیق هویت تا به امروز نیز مدعی هستند که زمان آن رسیده است که کل مفهوم هویت را کنار بگذاریم و فراتر از یک زبان علمی که از نظر آنها ناخودآگاه است، حرکت کنیم.

یکی ممکن است نتیجه بگیرد که وضعیت فعلی این میدان، هرج و مرج قطعی است. با این وجود ما بر این باور هستیم که علوم اجتماعی نباید از ارزش نسلی از بورس تحصیلی، که بیشتر آن تحریک آمیز و ارزشمند است، رها شود. در عوض، وقت آن رسیده است که هویت را با دقت بیشتر و تحلیلی بیشتر سرمایه گذاری کنیم.

^۱ Rawi Abdelal
^۲ Yoshiko M. Herrera
^۳ Alastair Iain
^۴ Johnston
^۵ Rose McDermott
^۶ Rogers Smith
^۷ Rogers Brubaker
^۸ Frederick Cooper

بورس تحصیلی هویت اجتماعی از دو مجموعه مشکلات رنج می برد: موضوعات مفهومی و شکاف های هماهنگی. سؤال های اصلی مفهومی که باید به طور دقیق در مورد این موضوع به شما بگویند عبارتند از: چگونه می توان انواع مختلف تشخیص را مقایسه کرد و چگونه می توان از پیشرفت های نظری در عملی کردن هویت به عنوان یک متغیر استفاده کرد. از جمله مشکلات هماهنگی، عدم قطعیت و وضوح در تعیین و سنجش هویت ها و عدم هماهنگی تحقیقات هویت در سطح مقطع متقابل وجود دارد.

پیشرفت کار علمی بر هویت های اجتماعی به توسعه یک چارچوب تحلیلی بستگی دارد که امکان مقایسه و تمایز میان بسیاری از هویت ها را فراهم می آورد؛ توانایی ایجاد تفاوت میان انواع محتواها کلید اصلی چارچوب است. برای این منظور، ما تعریف هویت جمعی را به عنوان یک طبقه اجتماعی که در دو جنبه محتوا و رقابت متفاوت است، ارائه می کنیم. محتوا معنای یک هویت جمعی را توصیف می کند. محتوای هویت های اجتماعی می تواند به صورت چهار نوع غیر منفرد و منحصر به فرد باشد: هنجارهای سازمانی، اهداف اجتماعی، مقایسه های نسبی با سایر گروه های اجتماعی و مدل های شناختی. مناظره به میزان توافق در یک گروه بر اساس محتوای طبقه مشترک است. بنابراین مفهوم سازی ما، هویت های جمعی را با توجه به توافق و اختلاف نظر در مورد معانی آنها توسط اعضای گروه مقایسه می کند. بنابراین این فصل ما ترتیب یک راه ممکن برای تحقیق علوم اجتماعی در مورد هویت با ایجاد یک چارچوب دقیق تر را فراهم می کند.

چارچوب تحلیلی هویت به عنوان متغیر

ما معتقدیم شکافهایی که در مرکز دانش پژوهی هویت قرار دارند، ناشی از فقدان یک چارچوب تحلیلی است که به اندازه کافی در خدمت اکثریت محققانی که در زمینه هویت کار می کنند، می باشد اما به اندازه کافی محدود نیستند تا شامل پدیده های اجتماعی شوند، هر چند که مربوط به هویت است. با تکیه بر کار اصلاحیه که توسط دیگران انجام می شود، ما یک چارچوب تحلیلی را پیشنهاد می دهیم که دانشمندان را قادر می سازد انواع هویت ها (مثلا قومی، ملی، مذهبی، جنسیت، طبقه و غیره) را مقایسه کند. همچنین به عملیات نویسی از پیشرفت نظری بورس تحصیلی هویت و ترویج هماهنگی در میان بورس تحصیلی هویت اجازه می دهد در حالی که ارائه یک مفهوم سازی می باشد که به اندازه کافی قابل فهم است و به محققین اجازه می دهد آن را به نیازهای خاص خود اختصاص دهد.

علاوه بر این، ما اعتقاد داریم که مفهوم سازی هویت در چارچوب تحلیلی ما، تقریبا در تمام تحقیقات هویتی که مورد بررسی قرار گرفته اند، پیش بینی شده است. چیزی که ما باید ارائه دهیم چیزی جدید یا غیر معمول نیست، بلکه یک دستگاه مفهومی است که اجازه می دهد تا ادغام نه تنها از بورس تحصیلی آینده، بلکه به ویژه از فراوانی

بورس تحصیلی وجود داشته باشد.

ما یک هویت جمعی را به عنوان یک طبقه اجتماعی تعریف می کنیم که در دو جنبه محتوای و رقابت متفاوت است. محتوا معنای یک هویت جمعی را توصیف می کند. محتویات هویت های اجتماعی ممکن است به شکل چهار نوع غیر منفعل منفرد باشد:

- هنجارهای اساسی به قوانین رسمی و غیر رسمی مربوط می شود که اعضای گروه را تعیین می کنند.
- اهداف اجتماعی به اهدافی که توسط اعضای گروه به اشتراک گذاشته می شود، اشاره می کنند.
- مقایسه نسبی به تعیین گروه هویتی بر اساس یک چیز اشاره میکند، و به این معنا است که به دیگر گروههای هویتی نگاه میکند، به ویژه آنهایی که در مورد دیگر دیدگاهها هستند، یک بخش مشخص از هویت هستند.
- مدل های شناختی به جهان بینی و یا درک شرایط سیاسی و منافع که توسط یک هویت خاص شکل می گیرند، اشاره می کنند.

مناظره به میزان توافق درون یک گروه بر اساس محتوای هویت مشترک اشاره دارد. هویت های جمعی، در این مفهوم سازی، در توافق و اختلاف نظر در مورد معانی فراتر از آنکه به صورت ثابت یا غیرقابل فهم در نظر گرفته می شوند. جنبه های مربوط به محتوای هویت های جمعی یک معامله بزرگ است و پیش از آن همه آنها را مشخص می کند.

ما معتقدیم که این چهار نوع محتوا شامل معانی مختلفی در هویت های اجتماعی می شود، در حالی که بحث در مورد محتوا به جریان و ماهیت متون هویت ها پاسخ می دهد. علاوه بر این، ما استدلال می کنیم که هر هویت اجتماعی شامل همه این نوع محتوا بیشتر یا کمتر از بحث در مورد جنبه های درون انواع محتوا است.

چارچوب تحلیلی ما برای هویت بسیار با مفاهیم و مفهوم سازی هایی است که قبلاً توسط بسیاری از محققان به طور ضمنی استفاده شده است و واژه ها محتوا^۱ و مناظره^۲ در ادبیات علمی استاندارد هستند. ادبیات بسیاری از کلمات دیگر برای تغییرات هویت ها نیز وجود دارد، اما ما معتقدیم که چنین مفاهیمی زیرمجموعه های محتوا و رقابت هستند و یا صرفاً به اندازه کافی مفید نیستند تا بخشی از واژگانی هویت باقی بمانند. ما این نوع شناسی را در حالی که ادبیات موجود را در اختیار داشتیم، توسعه دادیم، جایی که محققان قبلاً یا به صورت ضمنی یا صریحاً در کنار این خطوط سنجش هویت می کردند. این چهار نوع، هر کدام در بخش های بعدی به طور دقیق نشان داده شده، و شامل دامنه ای از تغییرات است که در آن سعی در حساب کاربری وجود دارد.

استانداردهای اساسی

محتوای هنجاری هویت جمعی قواعد قانونی خود را تعریف می کند. شیوه هایی که هویت را تعیین می کنند و سایر ایفاگران آن را به رسمیت می شناسند. قواعدی که تعیین عضویت گروهی و ویژگی های احتمالی گروه را نیز می توان در کنار این خطوط قرار داد. این محتوای هنجاری، مجموعه ای از قواعد مقدماتی، می تواند به یک یا چند هویت یکپارچه یا نقش^۱ متصل شود. محتوای هنجاری هویت از مجموعه وسیعی از هنجارهای اجتماعی است که از مراکز مختلف قدرت به وجود می آید. بدین ترتیب، استانداردها، یا به عبارت دیگر، اجتماعی یا قانونی می توانند بدون رونویسی یا کدگذاری شوند تا زمانی که معانی و معیارهای جمعی را برای اعضای گروه تعیین کنند. این شیوه ها باعث تشخیص گروه می شوند و بنابراین لزوماً، تعهدات اعضای فردی گروه است. هنگامی که شیوه هایی که منجر به شناخت می شوند نیز به عنوان تعهدات در نظر گرفته می شوند، این ممکن است توسط گروه به عنوان اخلاقی مورد ارزیابی قرار گیرد.

هنجارهای مؤلفه بیش از شناسایی رفتار درست^۲ یا مناسب^۳ برای یک هویت خاص است، هر چند چنین اثر نظارتی مهم است، همانند نظریه نقش (Monroe et al., 2000) و تأثیری که حتی قدرتمندتر است. هنجارهای سازمانی، اقداماتی هستند که باعث می شود دیگران یک بازیگر یا فرد فعال را به عنوان هویت خاص تشخیص دهند (Katzenstein, 1996; Ruggie, 1998a). آنها همچنین از اهداف اجتماعی (به عنوان مثال، منافع مشترک یا ترجیحات) متمایز هستند. هنجارها به جای تعیین اهداف عمل، معیار اجتماعی را با ایجاد انتظارات جمعی و تعهدات فردی، تعریف می کنند. بنابراین، هنجارهای سازمانی ترجیحات گروه را تعیین نمی کنند؛ بلکه آنها مرزها و شیوه های متمایز یک گروه را تعریف می کنند. تصاویری از هنجارهای قانونی که از بورس تحصیلی علوم سیاسی حاصل می شود، نشان می دهد که شیوه هایی که دیگران را به رسمیت شناختن هویت می رسانند، می توانند آگاهانه باشند و یا به رسمیت شناخته شوند. درجه ای که این رفتارها عادت می کنند (Hopf, 2002) یا درونی (یعنی میزان اعتیاد افراد) یک سوال تجربی است. صرف نظر از درجه ای که اقدامات قانونی ناخودآگاه، بدون شک و یا به صورت تصادفی پذیرفته شده است، چنین هنجاری بخش جدایی ناپذیر از معنای اجتماعی یک هویت است. همانطور که پرایس و تانوالد^۴ (1996) استدلال کرده اند، در طول اواخر قرن بیستم محتوا هویت دولت متمدن یک معامله بزرگ را شکل داد. در اواخر قرن، کشورهای متمدن در مبارزات مسلحانه خود سلاح هسته ای یا شیمیایی را بکار نمی بردند. کلوتر^۵ (1995a, 1995b) ظهور هنجار برابری نژادی در جامعه بین المللی را تشریح کرد. در جوامع امنیتی، عواملی که از تخفیف

Role^۱
Proper^۲
Appropriate^۳
Price & Tannenwald^۴
Klotz^۵

جلوگیری می کنند نه به لحاظ نهادی، بلکه بر مبنای توسعه مفاهیم مشترک از شناسایی گروهی است که در آن تعامل به معنای واقعی از نابودی (جنگ) به عنوان یک احتمال ممکن است. جایی که عدم قابلیت تصور خشونت وجود دارد. در این مفهوم سازی، دلایل عمل به نحوی خاص در تصمیم گیری برای انجام نقش، و نه در تصمیم گیری برای انتخاب مسیرهای بهینه سازی به برخی از نتایج ترجیح داده شده است.

بخش عمده ای از ادبیات علمی در مورد اجتماعی شدن نیز به طور ضمنی در مورد محتوای هنجاری هویت ها است. سرانجام اجتماعی شدن خطر، درونی کردن هنجارهای قانونی است. فرایندی که از طریق انتظارات جمعی اعضای یک گروه هویتی توسط اعضای جدید احساس می شود. تحقیق چکل^۱ (۲۰۰۱) در مورد هنجارهای قانونی اروپا برای سیاست های شهروندی به این دسته تعلق دارد. در واقع، معیارهای کپنهاگ^۲ برای تعیین پذیری اعضای بالقوه - در ابتدا یک اقتصاد بازار، یک حکومت دموکراتیک و احترام به حقوق بشر - معیارهای صریح تعیین کننده هنجارهای قانونی است که اروپا را برای اعضای فعلی و بالقوه گروه تعیین می کند. فرایندی که توسط آن عملکردهای مؤسسات درونی یا عادت می شود یا ممکن است به سه صورت ظاهر شود. اولاً، هنجارها ممکن است انتخاب بی عدالتی باشند، به این معنی که رفتارهای خاص به صورت آگاهانه مورد سوء استفاده قرار می گیرند و یا به عنوان نامناسب برای هویت فرد محسوب می شوند. اصطلاح منطق مناسب ممکن است هنجارها سطح آگاهی در انتخاب را کاهش دهد. انتخاب ناسازگارانه به این معنی است که گزینه ها به سختی در نظر گرفته می شوند یا فقط در نظر گرفته می شوند و از دست خارج می شوند. انتخاب قابل قبول ممکن است این نوع از درونی شدن را جذب کند (Weldes et al., 1999). سوم اینکه، هنجارها ممکن است به گونه ای عمیق درونی شده باشند که کاملاً ناخودآگاه از عادت عمل می کنند. همانطور که فریک (1996, 473) نوشته است، بر اساس ویتگنشتاین^۳، قوانین وجود دارند و به طور آگاهانه اعمال می شوند. هاف^۴ (۲۰۰۲) به این منطق عادت اشاره می کند. گزینه ها به سادگی در نظر گرفته نمی شوند. اقدامات فقط ادامه می یابند.

اهداف اجتماعی

محتوای یک هویت جمعی ممکن است هدفمند باشد، به این معنا که گروه به اهداف مشخصی برای هویت خود متصل می شود. این محتوای هدفمند، به لحاظ تحلیلی شبیه به مفهوم عرفانی است که گروه ها می خواهند به چه کسی فکر کنند. بنابراین، هویت می تواند بازیگران را به اعمال شیوه هایی با اهداف گروهی و تفسیر جهانی از طریق دیدگاه هایی که بخشی از آن اهداف است، تعریف کند. در حالی که محتوای هنجاری هویت به شیوه هایی که منجر

Checkel^۱
Copenhagen^۲
Wittgenstein^۳
Hopf^۴

به تعهد فردی و شناخت اجتماعی می شود، اشاره می کند، محتوای هدف هویت، منجر به تعریف منافع، اهداف یا پیشامدهای گروه می شود. هر دو محتوای هنجاری و هدفمند هویت ممکن است تعهدات اعضا را تحمیل کنند، اما به روش های متفاوتی: هنجارهای قانونی الزام آور بودن به مشارکت در شیوه های بازسازی این گروه را اعمال می کنند، در حالی که اهداف اجتماعی الزامات را برای مشارکت در شیوه هایی بوجود می آورند که باعث دستیابی گروه به یک مجموعه ای از اهداف به احتمال زیاد می شود.

مفهوم محتوای هدفمند هویت قبلا در ادبیات بیان شده است. ساخت و ساز که دانش پژوهی هویت را فرا می گیرد مانند چه کسی ما را درگیر آنچه که ما می خواهیم کرده است، و این یک هدف مشترک را مشخص می کند (Gutmann, 2003). هورویتز^۱ (۱۹۸۵) به طور مشابه از مأموریت های ویژه نوشته شده است که برخی از اعضا به گروه هایشان اعتراف می کنند. راجرز اسمیت^۲ (۲۰۰۳) نظریه های داستان های مردم را نیز از نظر اقتصادی، سیاسی و اخلاقی تشکیل می دهد، همچنین می تواند در این شرایط به وجود آید و مبنایی برای روایت های هدف ایجاد کند. کلمن^۳ (۱۹۹۷، ۱۹۹۹) تحقیقات مهمی را درباره ارتباط بین ادعاهای سرزمینی خاص و هویت های ملی انجام داده است. یاشار^۴ (۱۹۹۸) ادعاهای هدفمند را به شکل متعادل تر شهروندی حرکت های بومی در آمریکای لاتین مورد بررسی قرار داد. رئوس-اسمیت^۵ (۱۹۹۹) اهداف اخلاقی را به عنوان مهمترین نقش در تاریخ جوامع مدرن و ادعاهای مشابه برای ایجاد شهروندان و ایجاد عدالت در نظر گرفت. برای رئوس-اسمیت، جوامع ایالات، از یونان باستان به رنسانس ایتالیا، اروپا، و به طور کلی به سیستم بین المللی مدرن ما، بر اساس اهداف اخلاقی بنیادی است که مقداری تفاوت دارند. این نمونه ها طیف گسترده ای از سوالات تجربی را پوشش می دهد، اما مشترک به تاکید بر معنای هدف مند شده از هویت مشترک است. ادبیات علمی در مورد جنبش های ملی گرایانه و هویت های ملی، انواع ادعاهای هدفمند است که هویت را به عنوان یک هدف در خود (Anderson, 1991) برای ایجاد یک دولت با مرزهای ملت متقابل در نظر گرفته است، و مستقل از یک رابطه دیگر است (Prizel, 1998). ظهور ملی گرایی در اتحاد جماهیر شوروی سابق یک نمونه مفید از محتوای هدفمند هویت های جمعی را ارائه می دهد. نه همه جنبش های ملی گرایانه که در دهه ۱۹۹۰ در اوراسیا ظاهر شدند، همانند بودند؛ آنها اهداف متفاوتی را برای ملت هایی که ادعای نمایندگی شان را می کردند، داشتند. علاوه بر این، برخی از جوامع پس از شوروی، اهداف خاصی را که به طور هویتی با هویت ملی خود مرتبط بودند، در بر می گرفتند، در حالی که دیگران آنها را رد می کردند.

یکی از اهداف که اغلب با افزایش ناسیونالیسم مرتبط بود، این جوامع بود: بازگشت به اروپا، به عنوان فرار از حوزه

^۱ Horowitz
^۲ Rogers Smith
^۳ Kelman
^۴ Yashar
^۵ Reus-Smit

نفوذ روسیه و در دنیای سیاسی و اجتماعی اروپا که مقامات شوروی زودتر آنها را از بین بردند. در سه پست بالتیک لیتوانی، لتونی و استونی، کسانی که بیشترین اقتدار خود را پس از روسیه داشتند، اعتراف کردند این حس هدف از هر جنبه ای از تحولات سیاسی و اقتصادی آنها است. اهمیت اساسی بازگشت آنها به اروپا، خط مشی های قانونی سیاست را تعیین کرد و همچنین بحث های مربوط به منافع و هویت های ملی خودشان را تشکیل داد (Abdelal, 2001).

مقایسه ارتباطی

محتوای یک هویت جمعی نیز تا آنجا اندازه ای مرتبط است که از مقایسه و ارجاع به دیگر هویت های جمعی که از آن متمایز است، تشکیل شده است. هویت ممکن است با آنچه که نیست، تعیین شده باشد، یعنی توسط برخی هویت های دیگر. محتوای ارتباطی هویت های جمعی را می توان به صورت تفسیر های گفتاری روابط میان گروه هایی از مردم که واقعیت اجتماعی را تشکیل می دهند، مورد توجه قرار دهند. مایکل بارت^۱ (9, 1999) تعریف هویت بسیار عالی خود را در کار خود در فرایند صلح خاورمیانه فراهم می کند: هویت شناخت خود را در رابطه با دیگران نشان می دهد. به طور خلاصه، هویتها شخصی یا روانشناسی نیستند، اساسا اجتماعی و نسبی هستند که با تعامل بازیگر و رابطه آنها با دیگران تعیین شده است. در نتیجه، هویت ممکن است وابسته به تعامل بازیگر با دیگران و جایگاه در یک زمینه سازمانی است.

محققان قبلا تعدادی از ویژگی های ارتباطی هویت های جمعی را شناسایی کرده اند، از جمله، در میان دیگران، میزان که یک هویت اجتماعی از داشتن یک دیگر (انحصار) محروم می کند؛ وضعیت نسبی هویت در مقایسه با دیگران؛ و وجود یا سطح خصومت ارائه شده توسط هویت های دیگر. نمونه هایی از نظریات ضمنی ارتباطی که اساس تحقیق هویت بسیار را تشکیل می دهند، در همه حوزه های علوم اجتماعی رایج هستند. کلاندرمانس^۲ (۱۹۹۷) تمایز پایه ای بین جنبش اجتماعی و مقامات را بررسی کرد. نویمان^۳ (۱۹۹۹) اهمیت مورد دیگری را برای ایجاد هویت اروپایی توصیف کرد. برای بارتلسون^۴ (۱۹۹۸)، محتوای ارتباطی یک هویت، پس از دریدا^۵، بیشتر از سایر روایت های خود ارجاعی آشکار است. بل^۶ (۲۰۰۱) فرایند ساختن ناسیونالیسم فرانسوی را با باربریگرایی^۷ انگلیس به عنوان نقطه کانونی برای شناسایی فرانسه توصیف کرد. رابرت بیلی^۸ (۱۹۹۹) سه شهر را از جمله سان

Michael Barnett^۱
Kl&ermans^۲
Neumann^۳
Bartelson^۴
Derrida^۵
Bell^۶
Bar- barianism^۷
Robert Bailey^۸

فرانسیسکو و بیرمنگام، آلاباما بررسی کرد تا جنبه های ارتباطی هویت همجنسگرایان را بیاموزد. توماس ریس کاپن^۱ (۱۹۹۶) مطالعات موردی بحران سوئز^۲ ۱۹۵۶ و بحران موشکی^۳ کوبا در سال ۱۹۶۲ را در بررسی اتحاد ناتو در کار خود در مورد ارزش های لیبرال مشترک و هنجارهای دموکراتیک به عنوان پایه و اساس هویت های کشوری دموکراتیک انجام داد. چارچوب تحلیلی ما، مولفه ی ارتباطی را که در حال حاضر در تمام ادبیات بیان شده است، به روشنی بیان می کند و به دنبال استاندارد سازی آن به عنوان یکی از چهار نوع هویت است. محتوای ارتباطی نیز برای نظریه هویت اجتماعی^۴ بسیار مهم است، که فرض می کند که ایجاد هویت گروهی تمایل به ایجاد رفتار مخالف با خارج گروه را دارد، زیرا فرآیند ایجاد هویت در درون گروه با ضرورت، یا منجر به کاهش ارزش های خارج گروه می شود (Tajfel, 1970, 1981a; Turner, 1985; Turner et al., 1987). در نظریه هویت اجتماعی، فرایند علیت مرکزی در رفتار، از تمایز درون گروه و خارج گروه است، نه ویژگی ها یا صفات مربوط به درون گروه و خارج گروه. در این مورد، اقدام واکنشی است و مطابق وجود افراد متضاد است. برخی از روابط (کسانی که با گروه های اجتماعی به رسمیت شناخته شده اند) همکاری بیشتری نسبت به دیگران (کسانی که با گروه های مختلف به رسمیت شناخته شده اند) حتی اگر مسئله ای مشابه است (مانند قلمرو، قدرت یا وضعیت). تحت شرایط خاصی از محدوده، نظریه هویت اجتماعی مبتنی بر استدلال با خارج گروه بدون در نظر گرفتن محتوای هویت را پیش بینی می کند یعنی ما صلح دوست هستیم، اما شما نیستند، و این تفاوت آرامش ما را تهدید می کند؛ بنابراین، هر چیزی در برخورد با خواسته های خود، ما را تهدید می کند.

مدل های شناختی

راه های بسیاری برای فکر کردن در مورد محتوای شناختی هویت های اجتماعی وجود دارد، همانطور که در ادبیات می بینیم. به طور گسترده ای، یک مدل شناختی ممکن است به عنوان جهان بینی یا چارچوبی که به اعضای گروه اجازه می دهد تا شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را درک کنند. محتوای شناختی یک هویت جمعی نشان می دهد که چگونه عضویت گروه با توضیحات مربوط به جهان کار می کند و همچنین توصیف واقعیت اجتماعی گروه، هستی شناسی و معرفت شناسی گروه است. به عنوان مثال، یک فرانسوی ممکن است یک روش خاص برای تفسیر جهان (Bell, 2001) داشته باشد.

برای برخی از محققان مانند بروباکر و همکاران^۵ (2004, 47)، شناخت در مطالعه هویت ها بسیار مهم است. به طور

^۱ Thomas Risse-Kappen
^۲ Suez Crisis
^۳ Missile Crisis
^۴ SIT
^۵ Brubaker

خلاصه، دیدگاه های شناختی نشان می دهد که نژاد، قومیت، و ملت در دنیا چیزهایی نیست، بلکه راهی برای دیدن جهان است. آنها راهی برای فهمیدن و شناسایی خود هستند، حس کردن مشکلات و پیش بینی های خود، شناسایی منافع خود و هدایت اقدامات خود را دارند. آنها روش شناسایی و طبقه بندی دیگران، اصلاح همسانگی و تفاوت و کد نویسی و شناخت اقدامات آنها هستند.

به طور مشابه، یک مدل شناختی ممکن است از روش های استدلال باشد که به گروه های هویت خاص اختصاص دارد. یافته های پنگ و نیسبت^۱ (۱۹۹۹) در بررسی چینی ها و آمریکایی ها بود. این نتیجه موجب بحث بیشتر در مورد راه هایی که هویت شرق نسبت به غرب بر روش های تفکر تاثیر می گذارد، گردید (Ho, 2000; Lee, 2000; Peng & Nisbett, 2000; Chan 2000). علاوه بر این، گارونگ^۲ (۲۰۰۳) استدلال کرد که فرهنگ های مختلف (چینی و غربی) درک متفاوتی دارند از آنچه دانش را تشکیل می دهند (Li, 2003). در تحلیل ۱۸۹۳ جشن تولد شورای شهرداری شانگهای پایتخت بین المللی، استدلال کرد که جوامع مختلفی که در این جشن (انگلیسی و چینی) شرکت داشته اند، درک های مختلفی از جشن ها و در واقع جهان های مختلف ذهنی داشتند. شناسایی می تواند به شدت بر تفسیر و درک تاثیر بگذارد. آنتونی اسمیت^۳ (1992, 58) استدلال کرد که درک ذهنی از گذشته جمعی توسط هر نسلی یک عنصر مشخص در مفهوم هویت فرهنگی است. به ویژه، آزام^۴ (۱۹۹۱) دریافت که هویت یک مسلمان ممکن است خاطراتی از تجارب استعمار به اشتراک گذاشته شود. هویت ممکن است مفهوم آینده را شکل دهد. روانشناسان دریافته اند که تفاوت های فرهنگی با دیدگاه های متفاوت درباره آنچه که زندگی خوب^۵ یا رفاه^۶ را تشکیل می دهد، مرتبط است (Ahuvia, 2001; Diener et al. 2003). عده ای از واژه دیگر به جای جهان بینی استفاده می کنند، به عنوان مثال، دنزوا و نورث^۷ (۱۹۹۴) استفاده از مدل های ذهنی مشترک.

مدل های شناختی نه تنها جهان بینی ها و زمان های بزرگ را تحت تاثیر قرار می دهند، بلکه درک خود، گروه و دیگران را نیز در بر می گیرد. یکی از روش های اصلی از طریق زبان است. مارمولینرو (2000, 8) استدلال کرده است که زبان وسیله ای است که از طریق آن انسان ها برای درک خودشان رشد می کنند و سپس برای درک و به اشتراک گذاشتن با کسانی که زبان یکسان دارند. شناسایی علت یکی دیگر از فعالیت های شناختی تحت تاثیر هویت است. کلاندرامنس^۸ (1997, 18) استدلال کرده است که هویت نه تنها بر رایج بودن شکایات تأکید دارد، بلکه

Peng & Nisbett^۱

Gurung^۲

Anthony Smith^۳

Azzam^۴

Good life^۵

Well-being^۶

Denzau & North^۷

Kl&ermans^۸

مناظره گروه را با فرد مسئول برگزار می کند. بنابراین تعهدات سببی، یک عنصر مهم در مولفه هویت هستند. این عنصر مربوط به ساختن یک طرح شناختی است که شامل علل و راه حل هایی برای وضعیت نامطلوب است. ادبیات نیز موارد بسیاری را نشان داده است که چگونه هویت ها می توانند بر آگاهی از منافع سیاسی و اقتصادی تأثیر بگذارند. در قلمرو سیاست، هویت ها می توانند مفاهیم مشروعیت، منافع مشترک و انتخاب های سیاسی، و همچنین تنظیمات برای رهبران سیاسی و احزاب سیاسی را تحت تأثیر قرار دهند. کلمن^۱ (۱۹۶۹) استدلال کرده است که هویت ملی به اعضای گروه اجازه می دهد که دولت خود را قانونی ببینند؛ فنگ^۲ (۱۹۹۹) نشان داد که گروه های هینانس^۳ در ادوار مختلف هینان درک متفاوتی از شرایط سیاسی و اقتصادی دارند؛ شاباد و سلومیزنسکی^۴ (۱۹۹۹) دریافتند که هویت جهت گیری را به سوی مسائل انتقال در لهستان شکل می دهد؛ آدلر^۵ (۱۹۹۲) کشف کرد که چگونه بخشی از یک گروه هویت انتقالی (متخصصان بین المللی کنترل تسلیحات)، نگرانی های امنیتی را شکل می دهد؛ و والنزولا و اسکولی^۶ (۱۹۹۷) نشان داد که رأی دهندگان از طبقات مختلف دارای ارزش های متفاوتی بودند و بنابراین رهبران سیاسی و احزاب مختلف را ارزیابی کردند. کانینگ^۷ (۱۹۹۶) استدلال کرد که گفتمان هویت، درک و معنا کار را که بر اساس جنسیت متفاوت است، شکل می دهد. هویت مانند قومیت و منطقه نیز می تواند تفسیر شرایط مادی و منافع اقتصادی را شکل دهد. ریس و همکاران^۸ (1999, 157) استدلال کرده اند که هویت های جمعی تعیین و شکل می دهند که چگونه بازیگران دیدگاه منافع سازنده و مادی خود را در نظر می گیرند و ترجیحات را به عنوان قانونی و مناسب برای اعمال هویت داده می شوند. هررا^۹ (۲۰۰۵) هویت در روسیه منجر به دیدگاه های مختلف در مورد شرایط اقتصادی منطقه ای شده است. همچنین شواهدی وجود دارد که هویت ها بر درک خودش، از جمله درک دسترسی و حقوق، تأثیر می گذارند. برای مثال، ترونول^{۱۰} (۱۹۹۸) و کلمن^{۱۱} (۲۰۰۱) را نگاه کنید. هویت ممکن است درک ادراکات قلمرو را شکل دهد که همچنین ادراکات فرهنگ را شکل می دهد. دیوید گودمن^{۱۲} (2002, 849-850) استدلال می کند که هویت استانی در شانچی^{۱۳}، چین، با هماهنگی با تفسیر خاصی از تمرکز منطقه در توسعه فرهنگ چینی شکل گرفته است.

^۱ Kelman

^۲ Feng

^۳ Hainanese

^۴ Shabad & Slomczynski

^۵ Adler

^۶ Valenzuela & Scully

^۷ Canning

^۸ Risse et al.

^۹ Herrera

^{۱۰} Tronvoll

^{۱۱} Kelman

^{۱۲} David Goodman

^{۱۳} Shanxi

درباره جهان بینی و باورهای علیت، جودی گلدشتاین و کوهان^۱ (۱۹۹۳) را نگاه کنید. محتوای شناختی، به جای تضمین یک نظریه جایگزین برای عمل، به معنای نظری تفسیر است. توجه به شناختی نشان می دهد که چگونه هویت تأثیر می گذارد که افراد جهان را درک می کنند و در نتیجه چگونه انگیزه های مادی و اجتماعی خود را برای اقدامات خاص از طریق هویت آنها تحت تأثیر قرار می دهند.

ما معتقدیم که چارچوب تحلیلی ما چهار نوع محتوای غیرقابل انطباق، به علاوه عنصر متضاد مورد بحث در بخش بعدی، حفظ پویایی بی ثبات است که کار هویت فعلی را مشخص می کند. در عین حال، با ارائه همگرایی تحلیلی بیشتر، ما امیدواریم که فراتر از بحران کنونی تعریف، به سمت همکاری و ادغام دانش پژوهی یکسان در علوم اجتماعی حرکت کنیم.

مناظره و رقابت

محتوا، معنای جمعی، هویتها نه ثابت و نه پیش تعیین شده است. در عوض، محتوا، نتیجه یک فرآیند اختلاف اجتماعی درون گروهی است. در حقیقت، بسیاری از گفتمان هویت، کار کردن از معنای یک هویت جمعی خاص از طریق اعتراض به اعضای آن است. افراد به طور مداوم در حال پیشنهاد و شکل دادن به معانی گروه هایی هستند که به آن تعلق دارند.

تفسیرهای خاصی از معنای هویت گاهی به طور گسترده ای در بین اعضای یک گروه به اشتراک گذاشته می شود و گاهی اوقات به طور گسترده ای به اشتراک گذاشته می شود. حداقل، بحث و جدل را می توان به عنوان درجه ای از اندیشه مطرح کرد. محتوای هویت های جمعی می تواند بیشتر یا کمتر مورد تردید قرار گیرد. در حقیقت، هرچه بیشتر تفسیرهای متضاد هویت جمعی ثابت می شود، هر چه بیشتر هویت به تقلید و درک بالقوه ناسازگارانه از اهداف یا روابط گروهی تقسیم شود. چنین اختلافاتی که در یک یا چند نوع از چهار نوع محتوا اتفاق می افتد ممکن است ناشی از تفاوت ها در مورد چگونگی انحصاری بودن عضویت در گروه باشد، چه ویژگی های اولیه در نظر گرفته می شود یا اینکه چقدر وضعیت هویت می تواند در خارج گروه وجود داشته باشد.

ما به طور کامل از بحث های بین پوزیتیویستی^۲ و روش های تفسیرگرایانه^۳ بیشتر به مسئله ثبات نسبی یا ثابت هویت هوشیارانه آگاهیم. اگر چه این بحث ها اغلب از لحاظ تفاوت های اساسی در هستی شناسی و معرفت شناسی مطرح می شوند، ما ترجیح می دهیم رویکرد تجربی (که ما نیز آن را نظریه فرض می کنیم) یعنی اینکه درجه ثبات یا جریان هویت، یک سوال تجربی است، شرایط محدودی برای ثبات و جریان، نیاز به آزمایش تجربی

^۱ Judith Goldstein & Keohane
^۲ Positivist
^۳ Interpretivist

دارد. توصیف سطح و خصیصه مناظره معنای هویت جمعی در هر لحظه دشوار است به ویژه به این خاطر که نیاز به توصیف فرایندی به جای نتیجه است. ما نظر رابرت کاکس (۱۹۸۶) را قبول می‌کنیم که حتی اگر فرض شود جهان اجتماعی یک ساختار است، ممکن است دوره‌ها و مکان‌هایی باشد که درک متقابل ذاتی این واقعیت‌های اجتماعی به اندازه کافی پایدار باشد که می‌توان آنها را به صورت مفهومی ثابت کرد و می‌توان با آن روش‌های علوم اجتماعی تحلیل کرد.

عده‌ای ممکن است استدلال کنند که این توجه به اندازه‌گیری در تنش با انعطاف‌پذیری هویت‌های اجتماعی نهفته است. ما تصور نمی‌کنیم که هویت‌ها ثابت یا پایدار و یا بدون تردید هستند. دقیقاً به این دلیل که ما معتقدیم که مناظره با محتوا برای توسعه معنای گروه‌های اجتماعی بسیار مهم است، ما معتقدیم که داشتن تکنیک‌هایی که بتوانند عکسهای هویتی نسبتاً سریع و راحت توسعه یافته را در صورت تحول به دست می‌آورند، مهم است؛ زیرا آنها به چالش کشیده می‌شوند، و ساخته یا بازسازی شده‌اند.

علاوه بر این، چون هویت‌ها متضرر می‌شوند، ما به خوبی می‌دانیم که زبان هویتی می‌تواند به صورت استراتژیک مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، اگر زبان به طور استراتژیک مورد استفاده قرار گیرد، تنها در صورتی خواهد بود که حداقل برخی از بخش‌های مهم جمعیت، نشانه‌های هویت را درونی کرده و به استفاده از آنها پاسخ دهند. یعنی، ابزار و اصالت هویت، دو طرف یک سکه است. به همین دلیل، بدون شک بحث‌های معاصر، نیازمند تکنیک‌هایی برای تعیین این نکات است که باید برای دستیابی به اثرات آن، پایبند باشند.

به این ترتیب، ما پیشنهاد می‌کنیم که مناظره را به عنوان یک فرایند درون گروه‌ها بررسی کنیم؛ زیرا این‌ها معانی است که گروه‌ها در نهایت برای خود تعیین می‌کنند که محتوای یک هویت جمعی را تشکیل می‌دهند (Katzenstein, 1996; Kier, 1997; Abdelal, 2001). منظور ما این نیست که دلالت کنیم که این فرایند بحث اجتماعی در یک خلاء اتفاق می‌افتد یا اینکه افراد دیگر نمیتوانند جهت و یا نتایج آنها را تحت تاثیر قرار دهند.

به عنوان مثال در سیاست جهانی، هویت ملت‌ها و ایالت‌ها در تعاملات مداوم با دیگر ملت‌ها و ایالت‌ها شکل می‌گیرد. همچنین در داخل کشور، مقامات سیاسی که از طرف دولت عمل می‌کنند، اغلب تلاش می‌کنند تا معنی دامنه هویت‌های جمعی درون جامعه را تحت تاثیر قرار دهند. افرادی که گروه را تشکیل می‌دهند، اغلب به دنبال شناخت هویت خود توسط دیگران هستند و این شناخت به صورت رسمی و غیر رسمی به وضوح در مورد اهداف خاص مرتبط با هویت است.

محدوده رفتارها و شیوه‌هایی که روند متقاعد شدن را تشکیل می‌دهند، وسیع است و همانند سایر جنبه‌های شکل‌گیری هویت و اصلاحات، مطالعه مورد مناقشه به عنوان یک ماده تجربی درک شده است. متون بالقوه که دانشمندان در سنجش و ارزیابی روند متقاعد شدن در دسترس هستند بسیار زیاد هستند. مهمتر از همه روند متضاد

میتواند به صراحت (و در نتیجه عمدی) یا ضمنی (و بنابراین غیرقابل برنامه ریزی) باشد. بحث های صریح در مورد معنای هویت تمایل به خود ارجاعی^۱ دارند. این بحث پس از انتشار کتاب ساموئل هانتینگتون^۲ (۲۰۰۴) با عنوان: ما چه کسی هستیم؟ بوجود آمد. چالش های هویت ملی آمریکا نسبتاً ساده است: هانتینگتون به معنای واقعی کلمه، به دنبال آن است که از لحاظ تاریخی محتوای هویت ملی آمریکا را تعیین کند و منتقدان او با تاریخ های متناوب و مطالب متناوب پاسخ دادند. با این وجود، بحث واضح است؛ روشنفکران آمریکایی معنی هویت ملی خود را در کتاب ها مورد سوء قصد قرار می دهند؛ در بررسی کتاب ها از صفحات خارجی، سیاست خارجی و نیویورک تایمز؛ و در مقالاتی که برای دیگر روشنفکران، سیاست گذاران و خوانندگان آموزش دیده نوشته شده است. تجربه در زمینه مقایسه ای غیر معمول نیست، زیرا بحث های صریح مشابه در هر کشوری ظاهر شده است. حتی هر روز متداول تر می شود. مناظره ضمنی هویت، که در میان اعضای یک گروه اتفاق می افتد بدون آنکه آگاهانه به دنبال اصلاح یا اصلاح معنی هویت آنها باشد. اگر این یک گروه به اندازه کافی کوچک باشد، این روند ممکن است در مکالمه یا ارتباطات نوشته شده در دو طرف صورت گیرد. در جوامع مدرن، روزنامه نگاران و رسانه ها نقش مهمی در ساختن معانی بازی می کنند. پس از آن، ادعاهای مداوم و دعوی توسط کسانی که خواهان رهبری یک گروه هستند، صرف نظر از اندازه آن، وجود دارد. بنابراین، بحث های سیاسی، وابستگی های حزبی و سخنرانی ها به منظور ایجاد احساس یکپارچگی جمعی طراحی شده و نمونه هایی از روند متضاد هستند.

از آنجا که محتوا هویت محصول محکومیت است، اطلاعاتی که دانشمند از گروه استخراج می کند، در شیوه و درجه، اجماع اعضا و اختلاف نظر در مورد هنجارهای سازمانی، اهداف اجتماعی، مقایسه های نسبی و مدل های شناختی هویت جمعی آنها است. بنابراین مناظره شامل درجه توافق درون گروهی در مورد هنجارهای اساسی هویت، اجماع و همخوانی اهداف اجتماعی مربوط به هویت، توافق در مورد معانی مرتبط با خارج گروه و هماهنگی مدل های شناختی مشترک است. با در نظر گرفتن سطح اختلاف نظر در مورد هر نوع محتوا درون هویت ها، به یک رویکرد سازنده گرا به هویت می رسد بدون اینکه فرض کنیم که افراد بر روی زمین، هویت خود را ساخته اند. در جایی که رقابت کمی وجود دارد، می توان گفت که این بخش از محتوای هویت، به صورت طبیعی در نظر گرفته می شود. بنابراین، می توان برخی جنبه های ظاهراً ابتدایی^۳ هویت را بدون در نظر گرفتن موضع نظری اولیه در نظر گرفت که احتمال بروز اختلافات متقابل، یعنی بحث و اختلاف در زمان ها و مکان های مختلف را انکار کنند.

^۱ Self-referential
^۲ Samuel Huntington
^۳ Primordial